

هو الله

ب

درس الدیانة محتوی بر بعضی احکام بدعی

ربانی

و ذکر شمه از اصول

عقائد مستفاد از صحف زبر الهیه

از برای نوها الان بوستان علم و عرفان

شاگردان مدرسه فائز بهائیک

مقیمین امن البلاد

ملین

عشق اباد مرتب و مرقوم و مطبوع کردید فی ۱۳۲۹

بِسْمِ رَبِّنَا الْاَكْبَرِ

رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

در سر اول

اول چیزیکه بر ما و همه بنده کان خدا واجبست
این است که بدانیم از برای چه خلق شده ایم و
فرق ما با سایر مخلوقات چه چیز است و در
وسلوک و رفتار و کردار ما باید چگونه باشد
یعنی خود را بشناسیم و تکلیف خود را بدانیم و

با چرخ شایسته شان و سزاوار مقام ما است عمل
 نمایم تا در دنیا و اخوت رستگار گردیم و خدا
 را از خود راضی و خوشنود کنیم و روزگار حیات
 ما بخوبی و خوشی بگذرد

در سرای و مر

خداوند حکیم مابنده گان را محبت و بی فائده
 نیا فریده بلکه ما را بجهت امری مهم و مقصد
 بزرگ خلق فرموده و ان مقصد مقام معرفت و
 شناسائی اوست چنانچه در قرآن بصریح بیان
 میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادَتِي
 که ترجمه آن اینست خلق نکردم من جن و انس را مگر
 از برای اینکه مرا عبادت کنند و این همی واضح است

که عبادت بعد از شناسائی و فرع معرفت است
و حدیث شریف گفت کثر الخیثا فاجبت الاعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف نیز شاهد بر این مطلب است

درس سوم

بنا بر این اول چیزی که بر ما لازم است تحصیل مقام
معرفت و شناسائی حق جل جلاله و شناختن
انبیاء و پیغمبران کرام است پیغمبران واسطه
فیض خداوندند در میان بنده کان و
وسیله تقرب عبادند بساحت قدس رحمان
که اگر پیغمبران الهی در میان خلق نبودند در راه
تکلیف زندگانی خود را نمیدانستند تربیت
و ترقی نمی یافتند کثرت و جمعیت حاصل

نمی‌مودند همه مثل حیوانات بیابانی و
 وحشهای جنگلی بعسرت و سختی گذران
 می‌مودند هیچ دوستی و آشنائی و الفت
 و مهربانی در میانشان نبود بلکه یکدیگر
 را پاره پاره میکردند و میخوردند

پس پیغمبران را حق عظیمی بر خلق است زیرا
 و احسان و اسایش ما از سعی و کوشش ایشان
 و هدایت و تربیت ما از تعلیمات مبارکه
 ایشان است لهذا بر ما لازم است که ایشان
 بشناسیم و قدر و مقام ایشان را بدانیم و
 عبودیت و بندگی ایشان را بدو جان
 اختیار کنیم و از احکام و اوامر ایشان ذره

تجاوز نمائیم: کرنبودی کوشش احد تو هم:

می پرستیدی چو اجدادت صنم

درس چهارم

پس ما دانستیم که اول تکلیف ما بندگان
معرفت و شناسائی حق جل جلاله است و
بعد از آن با احکام الهی که انبیاء و مظاهر حق
در میان ما گذاشته اند باید عمل نماییم که
اگر خدا را بشناسیم و با احکام او عمل نماییم
کناه کاریم و هر نگاه ما هم بصرف تقلید و
تبعیت دیگران عمل نکنیم ولی او را شناسیم
ان عمل باطل و بی فائده و در پیش خدا
مقبول و پسندیده نیست پس شناسائی خدا

و عمل کردن با احکام او با هم مقبول است نه
 شناسائی بد و ن عمل را خدا دوست میدارد
 و نه هم عمل بد و ن شناسائی مقبول اوست
 چنانچه میفرماید اِذَا فُرِقَ هَذَا الْمَقَامُ ^{سنة} الْاَلَا فَوْقَ الْاَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ اَنْ يَتَّبِعَ مَا
 اَمَرَهُ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِانَّهُمَا مَعًا لَا يَقْبَلُ
 اَحَدُهُمَا دُونَ الْاُخْرَى هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَطْلَعُهَا

در سنجش

ما بها بیان خدا را بوحدانیت و فردانیت
 معتقد و معترفیم و روح و جسم ما شهادت
 میدهد که از برای خدا مثلی و شریکی نبوده
 و نیست و احدی از ممکنات و موجودات

یعنی خلق آسمان و زمین پی بذات مقدّسش
 نبرده و نخواهد برد او خالق است و کل مخلوق
 او صانع است و کل مصنوع و چگونه ممکن است
 که مخلوق ضعیف مصنوع حقیر پی بذات
 مقدّس متعالی خالق و صانع خویش برد این
 امر غیر ممکن و محال عقل است لهذا محض
 فضل و رحمت در هر عصر و زمان یک وجود
 مبارکی را از بین نوع انسان اختیار فرموده
 او را بخلعت خلافت مخلص و بتشریف نبوت مفتخر
 میفرماید یعنی ان وجود مبارک را در روی زمین
 خلیفه و جانشین خود ساختند کل عباد را مأمور
 بشناسائی و اطاعت او میفرماید پس هر کس

او را شناخت خدا را شناخته و هر کس اطاعت
 او نمود خدا را اطاعت نموده و گوید و ما رَمِيتَ
 إِذْ رَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى شَاهِدًا يَمْتَلِبُ اسْتَ

درس ششم

هر چند وجودات مقدسه و هیا کل نورانیه
 انبیاء علیهم التحیة و الشاء هر کدام در یک
 عهد و زمانی مبعوث شدند و باسم و رمی
 جدا گانه و شریعت و ابینی علیهم ظاهر و اشکا
 کشتند و هر یک داد و شد و مسلکی بدیع و لسان
 و اصطلاحی مخصوص و موطن و مقامی غیر دیگر
 بود ولیکن هر جایش الحقیقه فرقی و تفاوئی
 میان ایشان نیست کل حکم شخص واحد و هم کل

واحد دارند زیرا هر از یک مشرق مشرق و از
 یک افق لامعند و بعبارة اخوی کل بارادة الله
 ظاهر و بامر الله قائمند و جمیع لاجل هدایت
 نفوس و تهذیب و تربیت عباد و اسایش و
 راحت من فی البلاد مبعوث شده اند اینست
 که خداوند رحمان در قرآن میفرماید لا تفرق
 بین اخدم من رسله ولی ظهور ایشان بر حسب
 اقتضای ازمین و اوقات متفاوت است و تا بش
 انوار افاضات ایشان بر حسب قابلیت و استعدادات
 نفوس مختلف و باین جهت است که در قرآن میفرماید
 تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

در س هفتم

شریعت و این در مثل ما اند جا میر است که
 خداوند مهربان در عهد و زمانی بدست
 مکرمت خود بر قامت جهان و جهانیان درخت
 و پوشانیده تا ظاهر و باطن او را
 کمال باشد و او را از هر قسم افت جسمانی و روحانی
 حفظ و نگاهداری فرماید و ای آفوس که
 مردمان نادان این خلعت شریف را بعد از مدتی
 بسوء استعمال کنند و کشف نمایند یعنی این
 الهی را بهوهای نفسانی و خیالات شیطانیه
 و اوهام فاسده و آء باطله خود میالایند و
 احکام الهی را از مجرای حقیقی آن منحویل و آیات
 ربانی را موافق میل و هوای خود تفسیر و تاویل

میکنند تا کاریجانی میکشد که ازان این جز
 اسمی باقی نماند در این صورت خو جلالت
 عنایت به مقتضای لطف و سابقه رحمت
 تجلید شریعت میفرماید و اینی از نو بعباد
 خود کرامت مینماید

درس هشتم

اعتقاد ما بآئیان این است که جمال قدم
 حضرت جناب الله جل ظهوره مظهر نفس الله
 و مطلع غیب مکنون و ظهور کثر مخزون و سر
 مصون در کل اعصار و قرون است و این
 ظهور اعظم موعود کل ام و منظر همه اهل عالم
 و مذکور در تمام کتب و صحیف است و

بظهور مبارکش و عود آلهی ظاهر و بشارات
 انبیاء با هر گشت و حضرت مولی الوری
 عصر الله الاعظم عبد الله الهاء ارواحنا فداه
 ولی امر و مرکز میثاق و قطب دائرة امر الله
 و ظهور جمال الهی است واحدی را با او مماثلت
 و مشارکتی نبوده و نیست و جز او نفسی عالم و
 دانا با سر ظهور جمال قدم نه بدء ظهور از
 جمال اقدس الهی و ختم ظهور و بطلعت من اراده^{الله}

در سر ظهور

ظهور نقطه اولی جل ذکره الاعلی ظهور قائم
 موعود و منتظر معهود اهل فرقان بود که در
 رأس موعود یعنی سنه هزار و دویست و شصت

بسمت مبشری جمال قدم جل اسم الاعظم ظاهر
 شدند و اهل عالم را بشارت بظهور اعظم
 دادند و آن وجود مبارک را و احافدا هر
 چند من حیث الظهور مستقل و ظهور کلی الهی
 بودند زیرا شریعت قرآن بظهور مبارکش
 منسوخ شد و تشریع شرعی بدیع فرمودند
 و کتاب بیان مشتمل بر اوامر و احکام از سماء
 اواده اش نازل گشت و لکن از حیث محبت و فنا
 در ساحت اقدس الهی احکام بیان را معلوم تقبول
 و امضای جمال مبارک الهی نمودند فی الحقیقه
 خالصانه خدمتی و عاشقانه نصرتی بظهور
 اعظم و نباء عظیم فرمودند

درس دهم

چون ذکر عقیده اهل بقاء در میان است
 مناسب چنین مینماید که اعتقاد خود را
 در حق مظاهر الهیه که از قبل بوده اند بیان
 کنیم و کشف حجاب از وجه اهل ارتباب
 بنمائیم ما بھائیان بعد از ایمان بخدا
 و اقرار بوحدانیت و فردانیت و تقدیس
 ذات مقدس از هر نعت و صفت ^{نیت} بحقاً
 جمیع انبیاء و مظاهر احدیت معترف و یتما
 کتب اسمانی مؤمنیم و حضرت رسول محمد
 ابن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را
 عقل کل و ختم رسل میدانیم و مظهر ولایت

کبری امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب اوصی
مطلق و خلیفه برحق آنحضرت قائلیم و باز
تن از ذریه طیب آنحضرت هر يك بعد از
بسمت وصایت منصوبه قائم بودند و در
ترویج شریعت و اعلاء کلمه و هدایت و ترقی
و قربیت امت و تفسیر آیات و تبیین معضلات
کوشیدند و عاقبت الامر در این راه شربت
شهادت نوشیدند و برفیق علم شتافتند

درس نازدهم

اساس دین ما که شریعت جمال قدم جل جلاله
روحانیت صریحه است و اول وظیفه ما محبت
و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم
است

ما نباید بچشم بیگانگی و دون محبت یکی
 نظر نماییم یا فرقی و تفاوتی میان هائی
 مسلمان و نصاری و یهودی و زرتشتی
 و برهمنی و بودائی بگذاریم همه با ما برادر
 و برابرند فرقی که هست این است که آنها
 از ایمان بظهور جمال قدم جلذکره و ثنا
 محرومند و هنوز نشناخته اند اگر چه این
 خود فرقیست عظیم مثل فرق صحیح و سقیم
 ولی ما بهائیان باید از این نفره صرف
 نظر نماییم و بمقتضای محبت و دوستی که
 تکلیف دینائی ماست سعی و کوشش نموده
 شب و روز آرام نگیریم و پیوسته در صدد

آن باشیم که آنها نیز اکاء شوند و اقبال نموده
 مؤمن گردند و محبوب و مقصود حقیقی خود را
 بشناسند یکی از حکمت های بالغه امر تبلیغ که هر
 بهائی بآن مأمور است اینست که آنان را از به
 خیری و غفلت نجات دهیم و از گمراهی و ضلالت ^{نیم}ها

در سر و آفرین هر

ما بهائیان را هیچ وسیله از برای وصول باین
 مقصد اعزّ و عالی یعنی تبلیغ و هدایت خلق در
 دست نیست جز عمل با و امر الهی که باید در گفتار و
 کردار و اخلاق و آداب از همه بهتر و ممتاز باشیم
 بطوری که از حالات و صفات ما آثار و علائم
 حقانیت مشاهده نمایند و اخلاق طیبه و

صفات روحانیه و آداب انسانیّه ما مجاذب
 قلوب آنان گردد و از دیدن و معاشرت کردن
 بآنها بیاد خدا افتد چنانچه در این مقام جمال
 قدم در سوره حکمت میفرماید کُونُوا قَدْوَۃً
 حَسَنَةً بَيْنَ النَّاسِ وَ صَحِیفَةُ یَسْذَکْرِهَا الْاِنْسُ
 در این صورت مقصود ما و آنان حاصل خواهد شد

درس سیزدهم

بر اهل بیاء تبلیغ و خدمت امر مالک استاء فرض
 و واجب است و هر نفسی که خود بموانعی حقیقی تنوائند
 قیام بر خدمت و تبلیغ نماید بر او لازم است که چنانچه
 لجمال المحبوب اعانت و نصرت قائمین بخدمت را
 بنماید و نفوسی که خالصاً لوجه الله قیام بر خدمت

نموده اند و بر اعلاء کلمه الله همت فرموده اند و
 در نشر آثار و سطوع انوار سبقت گرفته اند و
 اوقات خویش را صرف تبلیغ و هدایت نموده اند
 ایشان ریاض امر الله^{را} اشجار با ثمرند و گلشن الهی
 را کلمهای خوش صد برك معطر و در وصف این
 نفوس جمال قدم در کتاب فاس میفرماید
 قوله جل ذك انصروا یا قوم اصفیائی الذین
 قاموا علی ذکری بین خلقی و ارتفاح کلمتی فی
 مملکتی اولئک انجم سما عینائی و مصابیح
 هدیائی للخلایق اجمعین

در سوره چهارم

هر کس از کوثر عرفان الهی بیا شامد و خوش جل جلاله

راجحیقت نورانیت بشناسد و کام جان
 از حلاوت بندگی و عبودیتش شیرین
 نماید البته بر خدمت و نصرت امر مبارک
 اوقیام می نماید و در ترویج دین الله و علای
 کلمه الله ذره کوتاهی نمیکند و خدمت امر الله
 در ظهور مبارک جمال قدم جل اسم الاعظم
 بحکمت و بیان و اعمال طیبه و اخلاق مرضیه
 و تقدیس و تقوای حقیقی مقدر شده چنانچه
 میفرماید قوله عز ذکره نصرت در این ظهور
 اعظم منحصراست بحکمت و بیان جند الله
 اعمال طیبه طاهره و اخلاق مقدسه مرضیه
 بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله

و همچنین میفرماید مکرر گفتیم نصرتی که در
 کتب صحف و الواح این مظلوم مسطور است بحکمت
 و بیان بوده و همچنین با اعمال و اخلاق و عمر الله
 اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیبه
 بوده و هست سبب تقوی احد از سبب خدا
 است لوکنتم تعلمون و همچنین میفرماید جنود
 منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده
 است و قائد و سردار این جنود تقوی الله ثواب
 اوست دارای کل و حاکم بر کل

در سبب پانزدهم

در ظهورات سابقه کاهی حکمت بالغه الهیه
 اقتضای جهاد یعنیه مقاتله با کفار می نمود و

غالباً من باب مدافعه از اعدا و سد ابواب فتنه
 و فساد مفسدین و حفظ حوزه مؤمنین بود
 و لکن در این ظهور اعظم این حکم بالمره مرتفع
 و از کتاب الهی محو شده و کل را بجهت و داد
 و الفت اتحاد امر فرموده چنانچه میفرماید
 یا حُرْبُ اللَّهِ بِبِقِیْنِ مَبِیْنِ بَدَانِیْدُ فِیْ اَنْزَاعِ
 وَقَتْلُ وَفَارِثُ شَانِ دَرَنْدَ کَانَ اَرْضِ اَسْتِ
 مَقَامِ اِنْسَانِ و شَانِشْ بَعْلَمِ و عَمَلِ اَسْتِ
 وَ بَا زِ مِیْ فَرْمَا یْدِ یا حُرْبُ اللَّهِ بِاَجْمِیْعِ اَحْزَابِ
 عَالَمِ بِمَحَبَّتِ و مَوَدَّتِ مَعَا شِرَتِ نَمَائِیْدُ فِیْ
 وَ شِئُونَاتِ اَنْ طَرَاهِیْ شُدِه هِیَا عَظِیْمَا فِیْ
 کِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنِ وَ هِجْنِیْنِ مِیْ فَرْمَا یْدِ

این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است
 چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع
 کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریختن
 امر فرموده انتهی خلاصه بیانات الهی در
 این مقام زیاده از حد احصا و احاطه عباد است

در سنن شافعی و در هر

شخص هبائی حقیقی که از وجوب محبت جمال قدم
 نوشیده و حلاوت بیانات مبارکه را چشیده
 او فرمان الهی را مطیع و احکام الهی را عامل است
 و هستی خویش را اگر چه خوان عالم باشد در
 راه محبت و دوستی جمال قدم انفاق میکند
 تا اینکه امری از او امر مقدس او را در میان

بندگان اثبات نماید چنانچه لسان عظمی
 میفرماید لَوْ يَجِدُ أَحَدُ خَلَاوَةِ الْبَيَانِ الَّذِي
 ظَهَرَ مِنْ فَمِ مَشِيَةِ الرَّحْمَنِ لَيَنْفِقَ مَا عِنْدَهُ وَلَوْ
 يَكُونُ خَزَائِنُ الْأَرْضِ كُلِّهَا لَيَنْتَبِثَ أَمْرٌ مِنْ
 أَوَامِرِهِ الْمَشْرِقَةِ مِنْ أَفْوَالِ الْعِبَادَةِ وَالْأَلْطَافِ
 وَهَجْنِ كَذِبَةٍ أَوْ انْفِاقِ مَالٍ وَمَنَالِ دُنْيَا
 بَلْ كَرَّ عَيْنُ خُودِ رَأْسَانَهُ تَبْرَأُ عَدَا وَجْهٍ خُودِ
 طَعْمِ شَمِيرِ خَصْمَاءِ مَيَّنَّمَا يَدُ وَبَارِزِ زِينَةِ
 نَاقَابِلِ دَرْبِ طَاغَنَاءِ وَبِ نَبَازِي مَحْبُوبِ خُجَلِ
 وَمَنْفَعِلِ اسْتِ وَمَقَامِ فَضْلِ رَا جِي وَآمِلِ

در سهفدهم

از جمله احکام الهی که بر ما فرض و واجب است حکم

نماز است که باید در وقت اشراق شمس یعنی
 صبح زود و حین زوال یعنی ظهر و هنگام
 اصيل یعنی شام بجا آوریم و ترتیب آن اینست
 که اول وضو بگیریم یعنی دست و روی خود
 را با آب پاک بشویم و در وقت شستن دست
 این دعا را بخوانیم و ملتفت معنی آن هم باشیم
 اَللّٰهُمَّ قَوِّدِيْ لِيْ مَا خُذْ كِتَابَكَ بِاسْتِقَامَةٍ لَا
 تَمْنَعُهَا جُنُودُ الْعَالَمِ ثُمَّ احْفَظْهَا عَنِ النَّصْرِ
 فِيمَا لَمْ يَدْخُلْ فِيْ مَلِكِهَا اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ
 الْقَدِيرُ و در وقت شستن روی این دعا
 را تلاوت کنیم اَيُّ رَبِّ وَجْهَتُ وَجْهِيْ اِلَيْكَ
 نُوْرُهُ يَا نُوَارِ وَجْهَكَ ثُمَّ احْفَظْ عَنِ التَّوَجُّهِ

إِلَى غَيْرِكَ وَبَعْدَ دَرْكِ كَالِ ادَبِ وَوَقَارِ وَبَا
 هَآئِثِ خُضُوعٍ وَخُشُوعٍ وَحَالَتِ تَدَلُّلُ وَ
 انْكَسَارُ مِثْلِ بِنْدَةٍ ضَعِيفَةٍ لَيْلِي كَمَا مَنْظَرُ
 رَحْمَتِ پُروردگار است رُویْجَانِبِ قَبْلِهِ
 بَايَسْتِیمْ وَشَرْعُ نَمَائِیمْ بِنَمَازِ خَوَانَدَن

درس هجدهم

صورتِ صَلَوَتِی که موقتِ بآوقاتِ ثَلَاثِ مَرَّتِ
 اِنِست در وقتِ قِیَامِ بِنِجَوَانِیمْ شَهِدَا اللهُ
 اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْاَمْرُ وَالْخَلْقُ قَدْ
 اَظْهَرَ مَشْرِقُ الظُّهُورِ وَمَكِّمُ الطُّورِ الَّذِی
 بِهِ اَنَارَ الْاَفَاقُ الْاَعْلٰی وَنَطَقَتْ سِدْرَةُ
 الْمُنْتَهٰی وَارْتَفَعَ الْبَدَاءُ بَيْنَ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ

قَدَاتِي الْمَالِكُ الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ وَالْعِزَّةُ
 وَالْجَبَرُوتُ لِلَّهِ مَوْلَى الْوَرَى وَمَالِكُ الْعَرْشِ
 وَالْثَرَى وَدَرُوقَتِ رُكُوعُ بَكُونِهِمْ سُبْحَانَكَ
 عَنْ ذِكْرِي وَذِكْرُ دُونِي وَوَضَعِي وَوَضَعِي مَنْ
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَدَرُوقَتِ قُتُوتُ
 بَخْوَانِيمِ يَا إِلَهِي لَا تُخَيِّبْ مَرْثِيَّتِي يَا نَامِلَ الرَّجَاءِ
 يَا ذِي الْإِلَهِ رَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 وَدَرُوقَتِ قُتُودُ بَخْوَانِيمِ أَشْهَدُ بِوَحْدَانِيَّتِكَ
 وَفَرْدَانِيَّتِكَ وَيَأْنُكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْرَكَ وَوَفَيْتَ بِعَهْدِكَ وَفَتَحْتَ
 بَابَ فَضْلِكَ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ
 وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّكْبِيرُ وَالْبَهَاءُ عَلَى

أُولَئِكَ الَّذِينَ مَأْمَنَهُمْ شُتُونَاتُ الْخُلُوفِ
عَنِ الْقِبَالِ إِلَيْكَ وَانْفَقُوا مَا عِنْدَهُمْ رَجَاءُ
مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ

درس نون نهم

قبله ما اهل بها، روضه مبارکه است زینت
عکاکه در وقت نماز خواندن باید در وضو
مبارکه بایستیم و قلباً متوجه بحال قدم جل
جلاله و ملکوت ابدی باشیم و این استان مقام
مقدس یک در کتاب قدس از قلم اعلی نازل شده
قوله جلّت ارادته وَاِذَا ارَدْتُمُ الصَّلَاةَ وَاُولُوا
رُجُوهَكُمْ شَطْرَيْهَا اَفْدَسْ اَلْمَقَامُ الْمُقَدَّسَ الَّذِي
جَعَلَهُ اللهُ مَطَافَ الْمَلَائِكَةِ اَعْلَى وَمَقْبَلُ اَهْلِ

مَدَائِرِ الْبَقَاءِ وَمَصَدَرِ الْأَمْرِ لِمَنْ فِي الْأَرْضَيْنِ
 وَالسَّمَوَاتِ وَعِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَ
 التَّبْيَانِ الْمُقَرَّرِ الَّذِي قَدَرْنَا لَكُمْ إِنَّهُ هُوَ الْغَرِيزُ
 الْعَلَامُ وَأَمَّا دُرُوقُ تَلَاوُتِ آيَاتِ وَحُودِ
 مُنَاجَاتِ رُوبِ قَبْلِهِ بُوْدُنِ وَاجِبِ نَيْتِ طَرَفِ
 رُوبِ مَا بَاشَدِ جَائِزِ اسْتِ اِيْمَانِ تَوَلُّوْا فْتَمَّ وَجْهَ
 اَللّٰهِ وَلَكِنْ چنانچه ذکر شد در قلب باید متوجه
 بِحَالِ قَدَمِ وَاسْمِ اعْظَمِ بَاشِيْمِ زِيْرِ مُنَاجَاتِ وَ
 رَازِ نِيَا زِ مَا بَا اَوْسْتِ وَشَنُوْنْدَه جَزَا وَنَيْسْتِ
 وَاجَابَتِ كُنَنْدَه غَيْرِ وَنَه وَدَرْ شَرْعِيَّتِ مَا حُكْمِ
 جَمَاعَتِ نَيْسْتِ هَرْ كَسِ بَايْدِ بَتْنَهَائِي عَمَّا زِ مَجْوَازِ
 وَآيِنْ بِحْضُوْرِ قَلْبِ خُضُوْعِ وَخُشُوْعِ عِنْدَ اَللّٰهِ

نزدیکتر است مکرر در نماز مهت که حکم جماعت
ثابت و برقرار است

در سن بلوغ

احکام الهی و تکالیف ربانی در وقت بلوغ بر
بندگان واجب می‌گردد و حد بلوغ در شریعت
جمال مبارک سن پانزده سالگی است و این
حکم از برای مرد و زن یکسانست ولی ما باید
از کودکی همیشه سعی و کوشش نمایم و در ظل
احکام وارد شویم و بتعالیم الهی تربیت گردیم
تا قابل و لایق شده آماده و مستعد از برای
عمل بآن گردیم چه اکو قوه فهم و مشعر علم و ادراک
کلمات الهی و احکام و اوامر ربانی در ما حاصل

نشود هرگز از آیات الهی و حکمت احکام مبارکه
 او بهره نمبریم و خلوت بندگی و عبودیت
 را نمی چشیم همانا مثل کسی که قوه ذائقه نداشته
 باشد معلوم است که تلخ و شیرین در مذاق
 او یکسان است پس خوشا حال آن بنده
 سعادت مندی که احکام الهی را بفهمد خلوت
 را بمذاق جان بچشد و از روی علم و دانائی و
 بصیرت و بینائی در کمال شوق و ذوق عمل
 نماید فی الحقیقه چنین کسی مؤمن و انسان
 و بنده برگزیده خداوند عز و جلّ است

در سه بیست و یکم

شریعت الهی شریعت ستمه سهله است یعنی هیچگونه

کلفت و مشقتی که سبب کسالت روح باشد
 در آن نیست صرف روح در بحران و اسایش
 جان و وجدان است ایراست که فضل و رحمت
 الهی در این کور رخانی احاطه نموده و اراد حق
 جلت عنایه چنین اقتضا فرموده که هر کس
 بعلت مرض ضعیفی و تقاهتی در وجود او پیدا
 شود تا رفع آن نکودیده و صحت و قوتی در
 او حاصل نشده در عمل ببعضی او امر عبادتیه
 از قبیل نماز و روزه معفو است و نفوسی که بسبب
 هر رسید اندک مقصود از آن بخاورد از
 هفتاد است آنان نیز معافند و همچنین است
 شخص مسافر و زن حامل و موضع که بر آنان عجز

نبیست یعنی حق جل جلاله بر آنها سخت نكوفه تا
 تنگدل و ملول گردند و بجهت عدم قدرت
 بر عمل بگناه افتند بلکه خداوند بفضل وجود
 خود ایشانرا بخشیده و عفو فرموده

در سر بدست و در قمر

احکام الهی و تعالیم ربانی خیر محض است از برای
 عموم اهل عالم نظم امور و اصلاح مفاسد جمیع
 از اصول احکام و اوامر الهیست هر منصفی که
 بدیده انصاف ملاحظه نماید البته بشکرانه
 الطاف الهی قیام مینماید ولی افسوس که اهل
 عالم از این فیض شایان و فضل و موهبت بی
 پایان غافل و بیخبرند و از خیر و صلاح و فوز

و فلاح خویش را اهل و غیر مستحضر اما حزب
 الهی یعنی ما بها آئی ان را که فضل الهی شامل و
 فیض الهی کامل است نباید نیکقدم از تعالیم
 الهی تجاوز نمائیم و در عمل با او امر و کوتاهی کنیم
 زیرا بیقین دانسته ایم که هر کس فی الجمله قصور
 نماید همان قدر از رحمت حق دور و از روح
 دایان مجبور است مثل شخص متجاوز و لا اباله
 مثل شخص مرطبی است که از دستور العمل حکیم
 حاذق و طبیب مشفق تجاوز نماید و از شرط
 جهالت بمیل و هوای نفس و طبیعت خود حرکت
 کند شبهه نیست که طبیب را از خود رنجاند
 و خود صحت نخواهد یافت و عاقبت الامر

بخود سری و خود را بی هلاک خواهد شد
 ما هم اگر معاذ الله با حکام و اوامر جمال قدم
 عمل ننماییم و متابعت تعلیمات مبارکشان نکنیم
 عاقبت مغضوب خدا خواهیم گشت و قهر الهی
 ما را احاطه خواهد نمود از رحمت خداوندی
 دور و بعذاب الیم نقت کفرنا خواهیم شد

در بیان بلیت و سوّم

از جمله احکام الهی حکم صوم است و این حکم در
 همه شرایع مقدسه الهیه از قبل بوده فقط صورت
 آن در هر ظهوری با اقتضای زمان تغییر یافته
 و حکمت آن گما هو براحدهی جو خداوند عزیز
 علام معلوم نیست و روزه ما در شهر غلاء

مقدّر شده و حدّ آن از طلوع آفتاب تا غروب
 آفتاب است که در ظرف این زمان باید از خوردن
 و آشامیدن امساک نمایم اگر چه عقول و
 افکار نا فاضله مایه بخت حقیقی و امر مقدّر
 الهیته نمیرسد و اسرار مودعه در آن را ادراک
 نمیکند و فوائد خفیه آن را در نمی یابند ولی آنچه
 در این مقام از آثار مبین آیات الهی حضرت من را در
 الله روح ما سواه فداه بما افاضه شد و بقدر
 استعداد خود فهمیده ایم این است که این صیام
 جسمانی رمزی و نمونه از صیام روحانیست که
 باید قلب و جان و فکر و وجدان و جمیع اعضا
 و ارکان ما صائم باشند و نفس و هوی از

عمل بپشتهاش باز ماند در صورت مذکور
ظاهر و باطنا صائم بوده ایم و دوزه صبح هم پست

در بیان بیست چهار مرتبه

جمال قدم جل جلاله را بند کافی هست که اگر
بفرماید روزه بگیرد و حکم افطار نفرماید
ایشان روزه می گیرند و نمی خورند و نمی آشامند
تا آنکه هلاک شوند این نفوس حکم جمال قدم
را از جان خود دوست تر دارند و در وصف این
نفوس جمال قدم میفرماید قوله عز کبریا نه
وَلَوْ يَخْرِجُ مِنْ فِيمِ ارَادَتِكَ مُخَاطِبًا اَيَاَهُمْ يَا قَوْمُ
صُومُوا حُبًّا لِّجَمَالِي وَلَا تَعْلِقُوهُ بِالْمَلِيقَاتِ وَالْحَدُّ
فَوْعِزَّتِكَ هُمْ يَصُومُونَ وَلَا يَأْكُلُونَ اِلَّا الْيَتُونَ

لَا تَنْهَمُ ذَاتُوا حَلَاوَةً نِدَائِكَ وَذِكْرِكَ وَتُنَائِكَ
 وَالْكَلِمَةُ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْ شَفَتَيْ مَشِيَّتِكَ تَأْتِيكَ
 مِيفَرْمَايْدِ اِيْشَانِ نَفُوسِي هَسْتَنْدِ كِه حُوجَلَرُ
 عَزَّ خَلْقِ فَرموده ذَاتِ اِيْشَانِ رَا اَز جَوْهَرِ مَحَبَّتِ
 خُود وَلِيْزَلِ مَانَنْدِ مُرَّتِ صَانِي اَز اَسْمَاءِ وَ
 صِفَاتِ اَلْهِ حِكَايَتِ مِيْنَمَايَنْدِ وَهْمِشِرِ طَائِفِ
 حَوْلِ رِضَايِ وَهَسْتَنْدِ وَنَقَطِ اَز مَاسَوَايِ
 سَاجِدِ جَمَالِ هَسْتَنْدِ وَخَاضِعِ عِظَمِ وَجَلَالِ

در ربوبیت و پنجم

دَر اَیْنِ مَاسَالِ نُوَزْدَه مَآه وَهَر مَآه یِ نُوَزْدَه
 رُوزِ اسْتِ وَهَر یَكِ اَز مَآه هَا وَ سَآل هَا وَ رُوز هَا
 وَ اَیَّامِ هَفْتِه اِسْمِ اَوْد اَكُنْ اِسْمِ مَآه هَا رَا بَتَرِ

ذکر میکنیم اول شهر البهاء دوم شهر الجلال
 سوم شهر الجمال چهارم شهر العظمة پنجم شهر النور
 ششم شهر الرحمة هفتم شهر الکلمات هشتم شهر
 الاسماء نهم شهر الکمال دهم شهر الغرة یازدهم
 شهر المشیته دوازدهم شهر العلم سیزدهم شهر
 القدرة چهاردهم شهر القول پانزدهم شهر
 المسائل شانزدهم شهر الشرف هیفدهم شهر
 السلطان هیجدهم شهر ملک نوزدهم شهر
 العلاء و پنج روز دیگر که زاید بر این تقسیم است
 با یام هاء و ایام اعطاء نامیده شد و پیش
 از شهر علا که شهر آخر سال است گفته میشود
 و اهل بهاء در آن پنج روز بخیاف و اطعاً

قومان و خویشان و غرباء و مساکین و ایتام
 و اراذل میپردازند و با کمال روح و ریاضت
 بذکر و حمد و تسبیح و تقدیس جمال قدم
 و اسم اعظم مشغولند و بعد از آنکه آن پنج
 روز باین ترتیب که ذکر شد تمام گشت داخل
 در شهر غلا شده اطاعت لامر الله روزه می گیرند

در شرح بیست و ششم

اهل هر ملت و ایدین محل عبادتی دارند که
 در اوقات معینه توجه با آنجا نموده بعبادت
 حق میپردازند مثل مسجد های اسلام و
 کلیسا های نصاری و کنیسه های یهود و
 آتشکده های زردشتی و بختانه های هینی

و بودائی معبد ما اهل بقاء مشرق الاذکار
 است که باید در وقت سحر که بهترین اوقات
 لیل و نهار است با نجا توجیه نمایم و
 حالتی که بند خدا مشغول باشیم و از کردار
 بد نادام و پشیمان و از خدا طلب مغفرت و
 غفران نمایم و وقتی که داخل در مشرق الاذکار
 با کمال خضوع و خشوع و منتهای ادب و وقار
 ساکت و صامت بنشینیم و با قلب فارغ و توجّه
 نام با صغاء آیات الهی پردازیم چنانچه منیر ماید
 طوبی لمن توجّه الى مشرق الاذکار فی الاسحار
 ذاکر امتدّ کرامتغفر و اذا دخل یقعّد
 صامتاً لا صغاء آیات الله الملک المعزّز الحمید

مشرق الاذکار چون از برای ذکر الهی تاسیس شد
 ذکر دون خود را نمکان مقدس جائز نیست
 فقط باید آیات الهی بخوشتین الحان تلاوت
 شود و نصائح و مواعظ ربانی تلقین گردد

درس بیست و هفتم

کسانیکه آیات الهی را بخوشتین الحان تلاوت
 و آنانکه بکوش جان و توجه تام اصغای نمایند
 هر دو از آیات الهی درمی یابند یک کیفیت را که
 بملکوت آسمان و زمین مبادله نمی کنند. فی
 الحقیقه قلوب صافیه از تاثیر کلمات الهیه عوالم
 روحانیه منجذب می گردد و آن عوالم عوالمی است
 که مقدس از تعبیر و اشاره است و جز روان پاک

کیفیت آن عوالم را ادراک ننماید و سوائی و جدان
 شیئی احساس مقام دانکند ای خوشا نفوس
 سعادت مند بیکه با جنت آیات بآن عوالم صعود
 نمایند و بقوادم انقطاع در قضای و حافی
 الهی و هوای خوش حقائق و معانی پرواز کنند

درس بیست و هشتم

ح
 اطمینان قلوب و نورانیت صدور و عروج ادوا
 بذکر الهیت ذکر الهی شفا علیان است و زلال
 تشنگان همد بیکسان است و فریاد رس و ماندگان
 پناه خائفان است و شفیع مذنبان رافع هموم
 است و مزیل غموم مونس وحدت است و انیس
 و حشت مفتاح مشکلات است و مصباح ظلمات

هر کس از ذکر الهی غافل شد قلب او تیره و تاریک است
 و روح او افسرده و ملول هر چند بظاهر در
 مجبوضه نعمت است ولی در باطن قریب صد هزار
 نعمت است زیرا از روح اسایش محروم است و از
 حقیقت راحت ممنوع راحت حقیقی منبث از
 قلب فارغ است که محل تجلی انوار الهی است و انسان
 وجدان در اعتماد بعون و عنایت خداوند رحمان
 این است که مؤمن هر چند پریشان و مبتلا باشد
 مطمئن القلب است و غیر مؤمن باندک ابتلا
 مشوش و مضطرب باحوال پس مؤمن مبتلا
 را ملجأ و پناهی هست و معرض مبتلای را ملجأ
 و پناهی نیست مؤمن مبتلا را بلا یا سبب تورا^{نیت}

وصفا و روحانیت است و معرض مبتلا را با^عث
 ظلمت و کدورت مؤمن مبتلا را تنگنای زند^ن
 وسعت ایوان است و معرض مبتلا را ف^تح^ن
 تنگ تراز حفرة خاموشان این است که در
 قرآن مفسر نماید و من اعرض عن ذکوی فان
 له معیشة ضنکا

در بیان بیت نهم

اطاعت احکام و اوامر الهی و عمل بمواعظ و نصایح^م
 ربانی فرع دانستن و آگاهی است و آگاهی حاصل^{صل}
 نمیشود مگر بخواندن و یا شنیدن آیات و انا
 ظاهرة ظهور و تفکر و تدبیر در حقائق و معانی
 مستوره و حکم و اسرار مکنون در آن لهذا بر هر

نفسی از مؤمنین فرض و واجب است که در هر
 صبح و شام بقدریکه او را کسالت نکیرد و
 سلب روحانیت از او ننماید از آیات الهی تلاوت
 نماید و مائیه سعادت از برای روز و شب خود
 اند و خسته کند یعنی آنچه را که روز خوانده
 و فهمیده روز عمل نماید و آنچه را که شام خوانده
 و ملتفت شده شب بخوابد و هر کس از این حکم
 تجاوز نماید و از روی سهل و رغبت بخواند
 آیات الهی موفق نکند و چنین کسی بهر دو میثاق
 الهی وفا ننموده و از جمله اشخاصی است که همیشه
 از حق جل جلاله اعراض نموده و جمال مبارک
 این نفوس را تحذیر شدید میفرماید قوله تع

فِي كِتَابِهِ الْأَفْذَسِ اقْلُوا آيَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ
 وَمَسَاءٍ إِنَّ الَّذِي لَمْ يَتَلَّ لَمْ يُؤْفِ بِعَهْدِ اللَّهِ
 وَمِثَاقِهِ وَالَّذِي اعْرَضَ عَنْهَا الْيَوْمَ إِنَّهُ مِنْ أَعْرَضِ
 عَنِ اللَّهِ فِي أَزَلٍ لَا زَالٍ اتَّقُوا اللَّهَ يَا عِبَادِيَ
 كُلَّكُمْ اجْتَمِعُونَ چگونه ممکن است که شخص مؤمن
 بعد از استماع این حکم از آیات الهی اعراض
 نماید و حال آنکه حیاتش بسته بآیات الهی است
 پس هر کس اعراض نمود مؤمن نیست و از نجات
 حیات روحانی محروم و از معرضین ابدي محسوب

درس سی و ام

نفوسی که بر عهد و میثاق الهی ثابتند و باین
 امر محکم عامل باید از اصل مقصود الهی محجوب

نکردند و بکثرت قرائت مغرور نشوند و این
نکته لطیفه را ملتفت باشند که قرائت یکایه از
آیات الهی بروح و ریحان بهتر و در پیش خدا
پسندیده تر است از این که بطور بی میلی و کسالت
تمام کتب و صحف الهیه را قرائت نمایند اینست که
میفرماید لا تغرنکم كثرة الفرائد و الاعمال فی اللیل
و النهار لو یقر احدایة من الایات بالروح و الویجا
خیر من ان یتلو بالکسالة صحف الله المهیمن القیوم

درس سی و یکم

بعضی از خلق مباشرت بعضی اعمال می نمایند و در حمت
و مشقت فوق الطاف می کشند بچنان آنکه آن اعمال
عبادت و مقبول درگاه احدیت است از قبل اعما

مرتاضین هنود و اعمال خوریهای ملت حضرت مسیح
 و ریاضات شاقه صوفیه اسلام غافل از این که آن
 اعمال بداء عند الله مذکور نیست چه که این امور
 منبعث از ظنون و اوهام است و مردود در نزد
 خداوند عزیز علام روح اعمال رضای الهیست
 و مقبولیت هر امری منوط بقبول او پس اگر نفسی
 در تمام عمر خود ریاضت کشد و بخیال خود بعبادت
 پردازد و بوی رضای الهی ازان نوزد آن ریاضات
 هبنا و آن عبادات هدر خواهد بود و اما چیز
 دیگر که اعمال مشرعه مومنین را باطل و از اوج
 قبول ساقط مینماید همانا ریب و ریاست که عباد
 از جوهره نفس و هوی است و این فقره چه مقدار

شبیه است بانفاق و صدقه که مشوب بمن و اذی است

درس سی و دوم

شخصی که از حقیق معرفت و ایقان نوشید و بمقام
حق الیقین رسید در اطاعت و بندگی بد وجه
ثابت و مستقیم است که فی المثل مظهر امر الله اگر برادر
حکم سماء فرماید و بر سر آب حکم آب و یا حلال کند
انچه را که در کل شرایع حرام بوده و یا حرام نماید انچه
را که لم یزل حلال بوده ذره خطور بقلبش راه نمی یابد
و در تصدیق و قبول ادنی توقفی نمی نماید چه که
میداند و یقین دارد که جو حق احدی عالم بمصالح
وقت و دانا بمقتضای زمان نبوده و نیست و هر چه
او بکند و بفرماید همان خیر خلق و صلاح عالم است

و هر کس باین مقام فائز شد و باین رتبه فائز گشت
 که حق جل جلاله را بخندار یعنی بفعل ما بشاء و بحکم
 ما برید فی الحقیقه دانست او از هر فرعی محفوظ
 و بتوحد حقیقی فائز است

درس سی و سوم

اصفا، اصوات و نعمات در شریعت الهی حلال است
 و در صورتیکه از حد ادب و وقار که طراز هیکل
 انسانیت خارج نشود باعث عروج ارواح باقو
 اعلی است و معلوم است که این کیفیت در وقتی حاصل
 میشود که الواح و آیات الهی بالجان خوشنودن و تکرر
 و باقتضای مدائمی که در وصف جمال مقصود و
 طلعت معبود انشا شده قرائت شود و هر انگاه

از شان ادب و وقار خارج شد و صورت طهو
 و لعب پیدا نمرد  ربال و پر نفس و هوی کردید
 البته ممنوع و حرام است زیرا در این وقت انمقصو
 اصلی که سبب حلیت این فعل بود یعنی انجذاب عفو
 و عروج ارواح با فوق اعلی بالمره مرتفع گشت و بخلا
 عت ذهول عقل و کدورت روح و استغناء
 شان و مقام انسانی گردید است

درس سی و چهارم

دین یعنی راه حق دیندار کسی را گویند که احکام
 و پیروی احکام را و امر الهی را بنماید یعنی انچه را
 که حق جل جلاله امر فرموده بجا آورد و انچه را
 که الهی فرموده هرگز پیرامون آن نکورد و خیال

از تگاب ان نماید هر عاقل منصفی شهادت
 میدهد که عوالم عزت و راحت طائفه
 امر اطمینان و سعادت دنیا و آخرت در ظل
 شریعت ربانی مؤمن خدا پرست در هر حین
 مراقب خویش است و بهر کاری که بخواهد
 مباشرت نماید اول ملاحظه رضای الهی را
 مینماید و ان کار را با میزان الهی موازنه
 کند اگر موافق نیامد مرتکب آن نمی شود و چشم
 از رضای خدا نمی پوشد و از راه حق و طریق
 صواب بر نمی گردد و قبل از آنکه در دیوان عدل
 الهی حساب او را بکشند خود بحساب خود میرسد
 و حکم و اصلاح اعمال خود را مینماید و اگر

فرضاً از روی جهالت و نادانی و با غفلت و
 فراموشی از او عملی سرزند که مخالف رضای
 الهی باشد فوراً نادم و پشیمان شده توبه و
 استغفار میکند و بتدارك و جبران آن می
 پردازد و دیگر هرگز بمثل ان عمل از او سر نمی زند

در سری و پنجم

انچه در شریعت جمال قدم جل جلاله و همه
 شرایع الهیه نهی شده و ما باید از آن دوری
 کنیم و بیزاری جویم اخلاق و ذیل و صفات
 ذمیه و خصائل ردیه است که انسان شریف
 را فی الحقیقه از حیوان خسیس پست تر نماید
 از قبیل دروغ گفتن و افترا بستن و غیبت

کردن و کوشش بغیبت دادن و سعایت و فحاشی
 نمودن و نفاق و رزیدن و عیب جوئی کردن
 بی رحمی و بی انصافى بخل و لئیمى حین و بددلى کبر
 و نخوت غرور و مفاخرت حرص و شهوت ظلم
 و شقاوت غبط و غلظت تقلب و کسالت و
 امثال اینهاست و بعضی هم افعال قبیحه و اعمال
 سیئه ایست که از گناهان بزرگ و اثم شمرده مى شود
 و سر او را عفو و غفران الهی نیست از قبیل مال مردم
 خوردن و آدم کشتن و دزدی نمودن و قمار
 باختن و استعمال تریاک و حشیش نمودن و فتنه
 و فساد کردن و شرب نمودن و زنا کردن و یا
 عملیکه ذکرش قبیح و مستهجن است نمودن و مثلاً

اینهاست درس سی و ششم

ما باید همیشه سعی کنیم و در فکر و قصد و آن باشیم
 که روز بروز از جمیع جهات صوری و معنوی
 جسمانی و روحانی ترقی نمایم بطوریکه صبح ما
 بهتر از شب گذشته و فردای ما نیکوتر از روز
 گذشته ما باشد چنانچه میفرماید اجعلوا انفسکم
 افضل من عیشکم و غدکم احسن من امسکم فضل
 الانسان في الخدمة والكمال لا في الزينة والثروة
 والمال و حضرت رسول ص فرموده من ساوی
 یوماه فهو مغبون ساوی در روزگار تا چهره
 بتساوی شهو و اعوام پس پیوسته باید در حرکت
 باشیم از مقامی بمقامی و همواره در ترقی و تدبیر

باشیم از عالمی به عالمی و همیشه در عروج و صعود باشیم
 از فضائی به فضائی یعنی از مقام پست حیوانی بمقام
 رفیع انسانی و از عالم تاریک جسمانی به عالم نورانی
 روحانی و از فضای جهل و نادانی به فضای علم و
 دانائی توقف در یک مقام حرام است و سکون در
 یک مرتبه علت تنزل و سقوط ما میدانیم که حق جل جلاله
 از برای بندگان خویش مقامات عالیّه و درجات
 متعالیه مقدر و مقرر فرموده که اگر سستی نکنیم
 و تبلی و کسالت نوزیم بحیث انحراف بمقامات
 نازل خواهیم شد و انحراف و مقامات عبادت است
 از فضائل و کمالات روحانی و صفات و اخلاق
 روحانی و معارف و علوم ربّانی و سلوک و ادب

انسانی که علت نورانیت عالم وجود و سبب حیات
 طب و عیش و رغبت و عزت جاوید است زهی
 حسرت و افسوس بر احوال نفوس که تمام عمر در و کما
 حیاتشان با هم برابر است و کسب فضائل و کمال آن
 نمودند و از مقام ظلمات حیوانی قدمی برتر ننهادند
 و از عالم نورانی انسانی خبر نگرفتند هفتاد سال
 ایشان با هفت سال یکی است فی الحقیقه اینگونه اشتباه
 در حکم حطب یا بس و احجار متروک و کز ارض واقعند

درس سی و هفتم

حق جل جلاله از برای اصلاح عالم و تربیت و تهذیب
 جمیع امم ظاهر شده و اهل عالم طرأ از فساد و نزاع
 و جنگ و جدال و آنچه اسباب کدورت و ملال است

منع صریح و طی شدید فرموده و با پنجه باعث محبت و
 دوستی و الفت و اشتی است امر کنید نموده مآبها^ن
 باید اولاً در تربیت و تهذیب نفوس خود بکوشیم و
 از فتنه جوئی و فساد پرهیز نماییم و در آن عرصه
 هرگز قدم نکذاریم شخص مفسد و شرور از رحمت
 پروردگار دور است و با حیوانات درند و حشرات
 موزی فرقی و تفاوتی ندارد بلکه در مقامی بد
 تر و ضرش بیشتر است ما از اینگونه اشخاص باید
 بالمره دوری جوئیم و هرگز رفاقت و آشنائی ننماییم
 و مصاحبت و معاشرت نکنیم زیرا این قسم از مردم
 در همه شرایع مردود بوده و در پیش خدا و خلق
 مبعوض هستند در رس سیه و هشتم

مبعوض وین خلق در نزد خدا کسائی هستند که
 به تنبلی و کسالت و بیکاری و بطالت عمر خود را
 صرف میکنند و تمام مایحتاج زندگانی خود را
 از دیگران طلب مینمایند از فرط غرور و بیج اموری
 اشتغال نورزند و از غایت استکبار از کسب کار
 عار دارند خود را مولا و سرور خلق و خلق را عبید
 و چاکر خود دانند جمال قدم جل اسماء الاعظم در
 یکی از الواح میفرماید که این حالت از شان و مقام
 انسان بکاهد و بر غرور بیفزاید از انسان باید
 ثمری پدید آید انسان بی ثمری موده حضرت
 روح بمثابة شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق سختن
 و افروختن است و در لوح حکمت میفرماید اجتنبوا

التَّكَاهُلُ وَالتَّكَاسُلُ وَتَمَسَّكُوا بِمَا يَنْتَفِعُ بِهِ الْعَالَمُ
 مِنَ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالشَّيْخِ وَالْأَرَامِلِ وَدُرُكُنَا
 أَقْدَسُ مِغْفَرٍ مَا يَدُ لَا تَضِيعُوا أَوْقَاتَكُمْ بِالْبَطَالَةِ
 وَالْكَسَالَةِ وَاشْتَغَلُوا بِمَا يَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ وَأَنْفُسُ
 غَيْرِكُمْ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرُ فِي هَذَا اللَّوْحِ الَّذِي لَا حَتَّ
 مِنْ أَفْقِهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالتَّبَيَّانِ

درس سی و نهم

پس ما باید قبل و بیکاره نباشیم و خود را ذلیل
 و عویل بر نیاریم و بحکم حکم جمال قدم جل اسم
 الاعظم هر یک بکسب کاری مشغول گردیم و تحصیل
 صنعت و حرفتی بنمائیم تا از ذلت فقر و مسکنت که
 ثمره تنبلی و بیکاریست نجات یابیم و اسباب و اسباب

و آسایش ما از حیث معاش فراهم آید و محتاج
 بغیر نکریم و با چهره^{نی} و حال پریشان کردن نزد
 این و آن خم نکنیم و سوء ظن در حق خداوند
 مهربان ننمائیم بلکه همت را بر آن بکاریم که با^{عش}
 راحت و آسایش دیگران نیز بشویم و دستگیری
 از دربانان^ن بکنیم و گره از کار فریبستگان
 بکنائیم جمال قدم جل جلاله محض فضل و رحمت
 همان اشتغال بکسب کار را نفس عبادت قرار
 داده اند از این معلوم میشود که بیکاری و بطلان^{لن}
 هم نفس معصیت است چنانچه در کتاب قدس
 میفرماید یا اهل البهائم قد وجب علی کل واحد
 منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنائع و

الْأَقْرَابَ وَآمَنَّا بِهَا وَجَعَلْنَا اسْتِغْثَالَكُمْ فِيهَا
نَفْسَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ
وَالطَّائِفَةِ ثُمَّ اشْكُرُوا فِي الْعِشِيِّ وَالْأَشْرَافِ

درس چهارم

هر کاری حد اعتدالی دارد که تا آن حد محبوب و
پسندیده است و چون از آن حد تجاوز نمود
روح خیر و برکت از آن کوفته میشود و اسباب ضرر
و خسارت است مثلاً اشتغال بکسب کار و با انداز
خوبست که مانع از ذک و زیاده پروردگار نگردد و الا
عبادت که نیست سهل است بلکه عین معصیت است
حکمت اینکه جمال قدم اشتغال بکسب کار را عیناً
قرار داده اند این است که بیکای عمل او بهر مفسد

بسیار که از انجمله است فساد اخلاق موجب ذلت
 و نکبت و خواریست و حق جل جلاله بذلت و
 خواری بندگان خود راضی نیست و فقر و احتیاج
 عبادش را دوست نمیدارد و از اشتغال بکار
 و کسب این مفاسد بر طرف میگردد و علاوه بر
 این فوائد فوایدی دیگر نیز متصور است و آن
 این است که صنعت و افتراف در صورتیکه بقانون
 عدل و انصاف باشد مورد تمول و ثروت
 و جالب خیر و برکت است و شخص غنی اگر متوفی
 بر خدمت و نصرت امر الله گردد بدیهی است که
 بهتر و نیکوتر از عهده انجام برمی آید و این خود
 سفاد نیست بزرگ و عبادت نیست مقبول

درس چهل و یکم

اگر کسی بدیده بصیرت و انصاف در آثار مضمیه
 و او امر مقدس جمال الهی و تعلیمات مبارکه
 حضرت عبدالبهاء ملاحظه نماید شهادت
 میدهد که جسم معلول عالم را دارونی و هیكل
 مسموم بنی آدم را در مانی جز این فر که تمام اهل
 عالم در ظل این ظهور اعظم در آیند و بذیل او امر
 مقدس اشتمک جویند و بانوار نصائح و موا^{عظ}
 مبارکه اش منور گردند آنچه در این ظهور اعظم
 از مماء اواده سلطان قدم نازل شده علت
 راحت و امنیت و ازدیاد نعمت و ثروت و حصول
 ترقی و تربیت وعمار عالم و اطمینان اعم است

ایکاش دیده بصیرت مردم باز بودی تا مشاهده
 می نمودند آنچه را که سبب فوز و رستگاری ایشان^{است}
 ما باید پیوسته از خدا بخواهیم که بر نادانی خلق
 ترحم فرماید و پرده اوهام را از پیش چشم ایشان
 بردارد و از ضلالت بهدایت دلالت فرماید
 تا مقصود الهی را بیابند و ثمره و جو خود را نبرند

در سحر و جادو

تکدی و سؤال در شریعت الهی حرام است و اگر
 نفسی از این امر تجاوز نمود و سؤال عطا بر او نیز
 حرام است و لکن اگر نفسی بسبب پیری و باعالت
 دیگر از کار عاجز ماند و مضطر و پریشان گشته
 برو کلاه ملت و امنای بیت عدل و اغنیای

خلق فرض و واجب است که از برای چنین نفسی و
 امثال او تعیین مؤنه بنمایند که کفایت حال او
 بنماید و براحات و آسایش معاش کند و خضر
 و کلاه و امناء در این مقام و در این خصوص نهایت
 دقت و مواظبت را باید مجری دارند که همیشه
 از حال فقر آه و عجز هر ملت و هر طائفه مطلع و با
 خبر باشند و نکذارند پیچازه در گوشه مضطرب و
 پریشان حال بماند و بدلت و عسرت شب
 بروز و روز را بشب بود و با چشم اشکبار و آه
 آتش بار و بد رکاه پروردگار و ملوک قهار
 نماید و در دمار از دودمان هر غافل ستمکار
 برارد در این خصوص و کتاب اقدس میفرماید

قوله جل احسانه لا يحل السؤال ومن سئل حرم
عليه العطاء قد كتب على الكل ان يكسب الذم
عجز فللو كلاء والاغنياء ان يعينوا له ما يكفيه
اعمال واحد ود الله وسنته ثم احفظوها كما
تحفظون اعينكم ولا تكونن من الخاسرين

در سچیل و سقم

رافت و مهربانی از خصایص انسان است و بی
مهری و بی الفتی خوی حیوان بحبت و مهربانی
جميع کارها منظم و همه مقاصد حاصل میشود
و اسباب راحت و آسایش جنائی و روحانی
فراهم میآید و الفت و مهربانی حاصل نمیشود
مکو بمعاشرت و ملاقات و چون خدا دوست

میدارد که در میان بندگان روز بروز محبت
 و مودت بیشتر شود و از حال همدیگر با خبر و
 در امور معاشرت یکدیگر نمایند تا مقاصد
 آنان بسهولت بگذرد و زحمت و محنت ایشان
 کم شود لهذا امر فرموده که اهل بیاد در هر ماهی
 که نوزده روز باشد یکبار ضیافت کنند و چون
 این ضیافت مبنی بر اظهار دوستی و الفت و محبت
 و روحانیت است کلفت بخود راه ندهند
 طبقه اغنیاء در تزیین مجلس اظهار نعماء مختار
 ولی نفوس فقراء این صواب را و لویک شرب آب
 باشد مجری دارند در این خصوص امر منصوص
 این است که در کتاب اقدس نازل قوله جل ثناؤه

قَدْ رَمَّ عَلَيْكُمْ الضِّيَافَةَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَاحِدَةً
 وَلَوْ بِالْمَاءِ إِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يُوَلِّفَ بَيْنَ الْقُلُوبِ
 وَلَوْ بِالسَّبَابِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ضَيَّنَ

درس چهل و چهارم

قانون الهی و شریعت ربانی چنانچه در درس یازدهم
 اشاره شده اساسش مبتنی بر روحانیت صرف و
 محبت خالص و وحدت حقیقی و یگانگی عمومیت و
 انچه علت جدائی و مباعدت و اسباب یگانگی و مناسبت
 و وسیله کوره و کدورت است در این شریعت مقلد
 بکلی مرتفع است و هر چه سبب الفت و محبت و موافقت
 اتحاد و اتفاق و موافقت است در آن موجود و مقرر است
 و این شریعت نوراء و محض بیضاء با نبساط و جامعیتی

از ملکوت فضل و رحمت الهی نازل شده که عنقریب فیض
 احسانش چون امواج محیط بی پایان سواحل عالم وجود
 و امکان را احاطه خواهد نمود و انوار نیر تعلیماتش ^{ظلالاً}
 مستولیه را منقش و زائل خواهد ساخت ^{منش} ظل حکوم
 در بسط زمین ممتد خواهد گشت و رایت اقتدارش
 فوق اعلام استوار خواهد شد و خیم عظمتش اهل
 عالم را فرا خواهد گرفت زیرا ما میدانیم و یقین قطع
 حاصل داریم که این ستمی که در هوای نفوس ظاهر
 شده و اخلاق خلق را بکلی فاسد نموده هیچ دریا ق
 نافع و داروی مفیدی صلاح نمی پذیرد مگر بدستور
 العمل طبیبان و دریا ق فاروق اعظم یعنی اوامر مقدسه
 و تعلیمات مبارکه جمال قدم جل اسمہ الاعظم

درس چهل و پنجم

در یکی از الواح که با افتخار اها لی امریک از قلم درّی
 حضرت عبدالبهاء نازل شده و مخاطب عموم من فی
 البهاء هستند این کلمات عالیات مذکور قوله جلّ
 شأنه ای باران الهی عالم مانند شخص انسان مریض
 وضعیف و ناتوان گشته دیده نابینا شده و کوش
 ناشنوا گشته قوای حسی بتمامه تجلیل و فخر باران الهی
 باید طبیب خاذق گردند و بموجب تعالیم الهیه این پیمنا
 را پرستار شوند و علاج کنند شاید انشاء الله
 صحت حاصل نماید و شفای ابدی یابد و قوای که تجلیل
 و فخر تجدد پیدا شود و شخص عالم صحت و طراوت و لطافت
 چنان یابد که در نهایت صباحت و ملاحات جلوتما^{ید}

اول علاج هدایت خلق است تا توجه حق نمایند و
 استماع نصایح الهی کنند و بکوشی شنوا و بچشمی
 مبعوث شوند و چون این دروی سریع التاثر
 استعمال شد پس باید بموجب تعالیم الهیه بروش
 و اخلاق و اعمال ملاء اعلی دالت نمود و بمواهب
 ملکوت الهی تشویق و تحریص کرد قلوب را بکلی از شائبه
 بغض و کره پاک و منزّه نمود و بر راستی و راستی دوستی و
 محبت عالم انسانی پرداخت تا شرق و غرب مانند و
 عاشق دست در اغوش نمایند و عداوت و بغضاء از
 عالم انسانی برخیزد و صلح عمومی تقرّر یابد ای یاران
 الهی هیچ ام و ملل و مهربان باشید کل را دوست دارید
 و بغد قوه در تطیب قلوب بکوشید و در تسیر نفوس

سعی بلیغ مبذول دارید هر چندی را شحات سحاب شود
 و هر شجری را آب حیات کردید هر مشامی را مشک ^{معطر}
 شوید و هر بیماری را نسیم جان پرور کردید هر ^{تشنه}
 آب کو را با باشید و هر کواهی را رهبر دانا شوید هر
 یتیمی را پدر و مادر مهربان کردید و هر پیری را پسر و
 دختری در هضایت روح و ریحان کردید و هر فقیری را
 کعبه شایگان شوید محبت و الفت را جنت نعیم دانید و
 کدورت و عداوت را عذاب عظیم شمردید بجز آنکه بشوید
 و بتن نیاسائید و بدل تضرع و زاری کنید و عون
 و عنایت الهی جوئید تا این جهان را جنت بپسندید و
 این کره ارض را میدان ملکوت اعلیٰ او همی بنمایید
 یقین است که این انوار بتابد و این ابر رحمت بیارد و این

نسیم جان پرورد بوزد و در انجمن این مشک اذفر منتشر گردد

درس چهل و ششم

و همچنین در لوح دیگر انوار غیر تعلیم و تربیت بصورت
 این کلمات با هرات ظاهر قوله جل برهان
 ای اجنای الهی تعالیم الهی مودت حیات ابدیت و سبب
 روشنائی عالم انسان صلح و صلاح است و محبت و
 فلاح تاسیس است و راستی و دوستی در جهان انبیا
 است و واسطه اتحاد و اتفاق و التیام و ارتباط
 در میان عموم افراد انسان لهذا باید اساسی در
 این جهان نیستی بنهید که سبب هستی بی پایان گردد
 و علت نورانیت عالم امکان شود با جمیع امم و ملل
 عالم در نهایت محبت و مهربانی سلوک و حرکت لازم

هائیت

است و با کافه فرق مخلفه مودت و مرحمت مروت
و اعانت و رعایت واجب هر دوی را در مان شود
و هر زخمی را مرهم و سبب التیام هر ضعیفی ظاهر گردد
و هر فقیری را معین و دستگیر هر خائفی را کف
منیع شوید و هر مضطری را ملاذی رفیع در این
مقام ملاحظه و امتیاز هر چند جائز ولی در این
کور عظیم محبوب و مقبول چنانست که نظر از حد
بشر برداشته شود و اجبای الهی مظاهر رحیم و رحمن
گردند و نوع انسان را خدمت حتی حیوان را و فاع
و مواظبت نمایند و رحمته سبقت کل شیئی

درس چهل و هفتم

اگر چه همین مقدار از تعالیم الهیه که ذکر شد با اینکه

بمثابة شبی از آن بحر زخار بیش نیست اساس امر الله و
 خط حرکت و سلوک من فی البهاء معلوم میگردد معذرة
 بناسبت موقع و مقام این لوح مباح که نیز از آثار
 مضیة حضرت عبدالبهاس است ذکر می نمایم تا ملاحظه
 کنندگان بمقاصد الهیة پی برونند و مراد الهی را در این
 ظهور اعظم بیابند هو الله ای یاران حقیقی جمع
 بشر و نوع انسان بمثابة اطفال دبستانند و مطالع
 نور و مظاهر و محو رب غفور را ببینید و در مرتبه
 نظیر و مشیل در دبستان حقائق این فرزندان را
 بتعالیم الهی تربیت نمایند و در اغوش عنایت پرور^{هند}
 نادرجع مراتب ترقی نموده مظاهر مواهب گردند
 مرکز سنو حات رحمانیه شوند و مجمع کمالات

انسانیه در کل شئون صوری و معنوی پنهان و عیان
 جسمانی و روحانی ترقی نمایند و عالم فانی را انبیه
 جهان نمای جهان جاودانی کنند پس اید وستان
 حق شمس حقیقت چون در این دور عظیم در اشرف
 نقطه اعتدال ربیعی طلوع نمود و بر افاق اشراف کرد
 چنان حشر و نشری نماید و شود و ولولۀ در اطباق
 وجود اندازد و چنان نشو و نمائی بخشد و چنان
 تابشی بنماید و ابر عنایتش چنان بیارد و باران
 رحمتش چنان زبزشی بنماید دشت و صحرا چنان گل
 و ریاحینی بربو باند که غمراحت الهی گردد و روی
 زمین بهشت برین شود و بسط خاک چو ز محیط
 افلاک شود عالم وجود عرصه محمود شود و نقطه

تراب مطلع الطاف رب الارباب کرد پس ای اجنه
 الهی جهد بلیغ نمائید تا شما مظهر این ترقیات و
 ناییدات گردید و مرکز سنوحات رحمانه شوید و
 مشرق انوار احدیت گردید و مرجع مواهب
 مدینت شوید و در هر کشور رهبر کالات انسانیه
 گردید و ترویج علوم و معارف نمائید و در ترقی
 بدایع و صنایع کوشید تعدیل اخلاق نمائید و
 بخلق و خوی سبقت براهل آفاق جوئید اطفال
 را از سن شیر خواری از ندی تربیت پرورش دهید
 و در مهد فضائل پرورید و در اغوش موهبت
 نشو و نما بخشید از هر علم مفیدی بهره مند نما
 و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید پر همت نمائید

و متحمل مشقت کنید اقدام در امور مهمه بیا موزید
 و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید امور را جز
 و کلی بمشورت قرار دهید برای خویش بد و ن مشا
 امری مباشرت نمائید در فکر یکدیگر باشید
 امور یکدیگر دهید غصه بگذرد خورد افراد ملت
 را محتاج مکن ازید معاونت هدیگر کنید تا کل
 متفقاً متحداً حکم یک هیكل پیدا کنید

در سرچهل و هشتم

بهترین اخلاق از برای انسان ادب است شخص با ادب
 مقامش بزرگ و در پیش و ست و غیره و ست عزیز
 و محترم است و هرگز قول و فعل قبیح و ناشایسته از
 او سر نمیزند و هر کس در ادب است قلباً در تعجب است

زیرا مردم بالطبع از ملاقات و معاشرت با او کوته
 دارند و از مجالست و گفتگوی با او بیزارند و در پیش
 خود همیشه بدخال و افسرده خاطر و تنبیه روح است
 و در نزد خدا و خلق خفیف و خوار و ذلیل و بیقدر
 ما باید از چنین کسی اجتناب نمایم و هرگز رفاقت
 و مصاحبت ننماییم زیرا خداوند بی ادب را مذمت
 نموده و از رحمت خود بی نصیب نموده از خدا بی
 توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فضل رب بی
 ادب تنهائمه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه فاقه
 زد جمال قدم جل شانه در یکی از الواح مینواید
 اَنَا اخْتَرْنَا الْاَدَبَ وَجَعَلْنَاهُ سَجِيَّةَ الْمُقَرَّبِينَ اِنَّ
 ثَوْبَ بَوَاقِ النَّفُوسِ مِنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ طَوَّلِي مِنَ

جَعَلَ طَرَاذِينَ كُلِّهِ وَبَلَّغَ مِنْ جِلِّ مَحْرُومًا مِنْ هَذَا الْفَضْلِ
 الْعَظِيمِ وَدَر لَوْحِ دِيكَو مِيفَر مَآيِدِ يَا حَرْبِ اللَّهِ شَمَا
 رَاوَصِيَّتِ مِيفَامِ بَادِبِ وَاوَسْتِ دَر مَقَامِ اَوَّلِ سَيِّدِ
 اخْلَاقِ طَوْبِي اَز بَرَايِ نَفْسِي كِه بِنُورِ اَدَبِ مَنُورِ وِطْرَا
 وَاوَسْتِي مَز تَرِيْنِ كِشْتِ دَارَايِ اَدَبِ دَارَايِ مَقَامِ بَزْرَكِ
 اَسْتِ اَمِيْدَانَكِه اَيْنِ مَظْلُومِ وَكُلِّ بَاَنِ فَاَنْزِ وِبَاَنِ
 مَثْمُكِ وِبَاَنِ مَثْمُشْتِ وِبَاَنِ فَاظَرِ بَا شِيْمِ اَيْنِ اَسْتِ
 حَكْمِ حَكْمِ كِه اَز قَلَمِ اِسْمِ اعْظَمِ جَارِي وَنَا زَلِ كِشْتِه

در سرچیل و غنم

بَد تَرِيْنِ خَلْقِ كَسَانِي هِسْتَنْدِ كِه غِيْبِتِ مَرْدَمِ مِي كِنْدِ
 وَدَر اَفْشَايِ مَغَايِبِ بِنْدِ كَانِ خُدا بَا كِي نَدَارَنْدِ
 غِيْبِتِ كَرْدَنِ وَغِيْبِتِ شَنِيدَنِ هَر دُورِ حَاقِ اَسْتِ السَّمِيعُ

للغیبه احدی المغتابین غیبت مضرباً لم روحانی
 و جسمانی خلق است روح را تیره و تار و مردم را در
 نظریکدی یکربسک و خوار میازد اساس و ستی و
 محبت را خراب و بنیان دشمنی و عداوت را محکم و
 آباد می نماید ستمت این صفت چیست چنان کار که است
 که هیچ در بآق فاروقی معالجه و اصلاح نمی پذیرد
 هلاک دین و ایمان و آفت روح و جان است فی
 الحقیقه ذنبی است لا یغفر و کسری است لا یجبر در
 قرآن خداوند رحمن مفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا
وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا ایحب احدکم ان یا کل لحم
 اخیر میتا فکوهتموه و اتقوا الله ان الله ثواب جیم

و در کلمات مکتوبه عربی در این مقام از قلم مالک
 انام نازل شده آنچه که سالک سیل هدایت طالب
 رضای خدا را کفایت است قوله عز کبریا نه یابن
 الإنسان لا تنفس بخطاء احد ما کنت خاطئا و
 ان تفعل بغیر ذلک ملعون انت وانا شاهد بک
 و نیز فرموده یابن الوجود کیف نیست عیوب
 نفسک و اشتغلت بعیوب عبادی من کان علی ذلک
 فعليه لعنة متی و در کلمات مکتوبه فارسی
 فرماید ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من
 است بعبیت میا لایسید و اگر نفس فاری غلبه نماید
 بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بعبیت خلق من
 زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از

نفوس عباد من پس ما بختیاریان که پرورده عظم
 و نصایح الهی هستیم و از سرچشمه تعلیمات جمال قد
 نوشیده و در ظل سدره ربانیه آرمیده ایم نبات
 هرگز لب بغیبت احدی بکشائیم و هیچوقت باطنها
 محایب بندگان خدا نشویم و چنانچه در کلمات
 مکتوبه فرموده اند اگر معاذ الله بکوفتی نفس و هو
 بر ما مستولی و غالب شد و خواستیم بغیبت ذکر شو
 نفسی مشغول شویم فوراً بخود آئیم و متذکر بمواعظ
 الهی گردیم و نظر بخود و عیوب نفس خود کنیم و چشم
 از عیب دیگران بپوشیم تا خدا هم بفضل در حمت خود
 عیب ما را بپوشد در سر بختیاریان
 در خصوص طهارت و پاکیزگی و لطافت و نطافت

ظاهری در کتاب الهی بسیار تاکید شده بحدی که
 فوق آن تصور نمیشود و فی الواقع چهره قدس ربیع است
 که انسان کشف باشد طبیعت مردم از دیدن کثافت
 تنفر و گراشت دارد سوای بعضی حیوانات است
 اغلب حیوانات و طیور هم از کثافت تنفر دارند و
 اگر فرضاً عضوی از اعضای آنها الوده بکثافت
 آن عضو را بزبان یا بمنقار خود پاک و پاکیزه می
 نمایند چنانچه کوا را با چشم خود دیده ایم پس ما که
 انسان و اشرف جمیع خلق امکانیم باید چگونه باشیم
 البتّه باید مظهر لطافت کبری باشیم و اجتناب
 ما از کثافت بطوری باشد که بقدر ذرّه انا
 چو کینه در بدن و لباس ما ظاهر نشود که اگر نه

الجملة لکه در لباس ما ظاهر شد دعا و مناجات
 ما صعود بسیار است قدس حق نمینماید و مقبول
 درگاه الهی نمیشود چنانچه در این مقام در کتاب
 اقدس میفرماید تَسْكُوا بِجِلِّ اللَّطَافَةِ عَلَى شَأْنٍ
 لَا يَرَى مِنْ شَيْءٍ كَمَا أَثَارُ الْأَوْسَاحِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ
 مَنْ كَارَ الْبَطْفَ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ وَالَّذِي لَهُ عُذْرٌ لَا يَأْتِ
 عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ تا آنکه میفرماید كُونُوا
 عُصْرَ اللَّطَافَةِ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ هَذَا مَا أَرَادَ لَكُمْ مَوْلِيكُمْ
 الْغَزِيْرُ الْحَكِيمُ وایضا در مقام دیگر میفرماید وَحَمَّ
 بِاللَّطَافَةِ الْكَرْمَى وَتَغْسِيلُ مَا تَغْتَرُّ مِنَ الْعُبَارِ وَ
 كَيْفَ الْأَوْسَاحِ الْمَجْدَةِ وَدَوْهَا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا
 مِنَ الْمُطَهَّرِينَ وَالَّذِي يَرَى فِي كِسَابِهِ وَسخ لا تخشع

دُعَاءُ إِلَى اللَّهِ وَيَجْتَنِبُ عَنْهُ مَلَأُ عَالُونَ اسْتَعْمَلُوا
 مَاءَ الْوَرْدِ ثُمَّ الْعَطْرَ الْخَالِصَ هَذَا مَا أَحَبَّهُ اللَّهُ مِنْ
 أَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ لِيَتَضَوَّعَ مِنْكُمْ مَا أَرَادَ رَبُّكُمْ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَابْضَافُوا مَقَامَ دِيكُمُ مِيفَرِ مَا يَدُ
 تَمَسُّكُوا بِاللِّطَافِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ لِئَلَّا تُنْقَعَ الْعَيْنُ
 عَلَى مَا تَكْرَهُ أَنْفُسُكُمْ وَأَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَالَّذِي
 تَجَاوَزَ عَنْهَا يَحْبِطُ عَمَلُهُ فِي الْحَيْنِ وَالَّذِي لَهُ عِزُّ
 يَعْطَى اللَّهُ عَنْهُ أَنْفَهُوَ الْعَزِيزُ الْكَوِيمُ

درس نچایه ویکم

اذا این جمله معلوم شد که ما بھائیان در مسئلہ
 لطافت و پاکیزگی نهایت اھتمام را باید مجری داریم
 و بقدر امکان سعی و کوشش کنیم کہ از این امر مؤکد

بجا و ز نماييم ما افلا در هفته يكبار بايد بجام
 برويم و در تابستان هر روز و در زمستان هر
 سه روز يكبار پاهاي خود را بشويم و بدن را
 از ثقل كثافت و عفونت چرك و عرق اسوده
 نماييم و در صورت امكان از استعمال عطر و
 كلاب مضايقه نكنيم و بعد از تلطيف ظاهر و
 عمل مجددات ظاهره جماعي در تلطيف روح
 و طهارت قلب و تهذيب نفس و توئين باطن
 خود بگوئيم زيرا اهل بيابا بايد ظاهرشان
 پاك و باطنشان پاكتو باشد والا چون بتنجس
 جان و نفس حيوان خواهيم بود ظاهر محلي باطن
 محلا ظاهر چون كود كافر بر حلال اندرون

هر خدا عزوجل و زینت باطن و حقیقت
 بصفات حسنه و اخلاق روحانیه و فضائل
 و کمالات الهیه است از قبیل علم و معرفت عدل
 و نصفت مهر و محبت صدق و امانت جود و
 سخاوت رحم و مروت عفو و سماحت استغنا
 و علوهیت انقطاع از ماسوی الله و تعلق باقو
 الهی و خدمت به موم اهل دنیا و سعی در پیشرفت ^{الله}

درس پنجاه و دوم

اعیاد مقررّه در کتاب الله پنج است اول عید
 اعظم که سلطان اعیاد است و انواع عید ^ن ضو
 نیز مینامیم و آن دوازده یوم است ابتدا شروع
 میشود از عصر سیزدهم از ماه دوم از شهر ^ن

که ماه جلال باشد و سیر یوم از آن دوازده
 یوم که اول و هفتم و دوازدهم باشد اشتغال بکار
 و کسب مطلقا حرام است و در آن یوم مبارک
 جمال قدم جلّ اسماء الاعظم از بیت مبارک
 بباغ رضوان نفل مکان فرمودند و در آن
 یوم سعید اسرار الهی منکشف شد بطون در ظهور
 و غیب و حضور آمد در آن یوم امر الله علامه
 اظهار و آشکار شد و وعود کتب اسمانی و صحا
 اتمام ظاهر و محفوق گشت و بشارات انبیاء و انبیا
 باهر گردید در آن جمال اقدس الهی بر عرش ربوبیت
 کبری مستوی و بکل اسماء حسنی و صفات علیا
 براهل ارض و سما تجلی فرمود در آن یوم نشاء

رحمت الهی بوزیدن آمد و غم مکرمت براهل مگان
 فیضان نمود در آن یوم نفخه کبری دمیده شد
 و مردگان قبور غفلت و خفتگان فراش او هام
 مبعوث و محشور گشتند و صف این یوم بیکه
 نامش میبرم قاصر مکر تا قیامت بشمرم

در سرینچه پا و سومر

عید دوم از اعیاد خمس عید مبعث حضرت
 مبشر نقطه اولی بدح الوجود لشهادته الفدا
 که مطابق با مولود حضرت من اراده الله ارواحنا
 فداء است و آن پنجم ماه جمادی الاولی است عید
 سوم عید مولود اقدس الهی است و آن دوم محرم
 است عید چهارم عید مولود نقطه اولی است

و آن اول محرم است و این دو یوم مبارک بنظر قلم
 اعلیٰ یک یوم محسوب میشود عید پنجم عید نوروز
 است و آن یوم اول از شهر البهاست که مصداق
 مبدء کل شهور است و چون این ماه منسوب است
 اعظم و نباء عظیم است بمیمنت و مبارکی این نسبت
 منزه و اهل بهاست که هر يك بقدر استطاعت
 وقوه در اطهار نعمت از مأكول و ملبوس در حق
 خود و نفوس مؤمنین مضایقه و کوتاهی نکنند
 و در این عید سعید که نجات حیات روحانی و
 جسمانی بر همه ممکنات مرور نموده بروح و ربّان
 و سرور بی پایان بایکدیگر معایده و ملاقات نمایند

در سر منجاء و چهار در

ما وقتی که ملاحظه در انواع مختلفه موجودات
 می نمایم می بینیم که هر صنفی از اصناف در تحت
 يك نظام و قانونی کلی واردند که خداوند حکیم
 آن نظام و قانون را در بدو ایجاد و اصل
 محض حفظ و بقای آنان مقرر فرموده و ابداً
 تجاوز و تخلف از آن قانون نمی نمایند بلکه
 نمی توانند و این بیجهت این است که دارای دو
 قوه و دو روح بیشتر نیستند یکی روح نباتی
 که خاصیتش زباده و نفضان است و دیگری
 روح حیوانی که خاصیتش خوشنود و غضب است
 و این دو روح در مجاری طبیعی خود جاری و
 بی مضاد و تیشی مقتضای خاصیت خود بهر آن

طوریکه خدا خواسته و مقدّر فرمود عمل متیناً
 ولی انسان چون مرجع ضدین و مجمع نقیضین
 ملغی الحزین است و طینت او از دو شیء متضاد
 تخمیر شده یعنی علاوه بر آن دو روح که روح نبات
 و روح حیوانی باشد دارای روح انسانیست که
 از او با اصطلاح حکماء تعبیر بنفس ناطقه می شود
 و نفس ناطقه دارای دو جنبه است جنبه رحمانی
 و جنبه شیطانی و صاحب دو وجه است و وجه
 الی الله و وجه الی الهوی لهذا پیوسته با تنافع
 و جدال فیما بین مفتوح و مبدان حرب و قتال
 آراسته است جنبه رحمانی مایل با کتاب کمال
 و فضائل است و جنبه شیطانی مایل با کتاب

و ذائل وجهه الى الله طالب صعود بمغارج مرضك
 الله است وجهه الى الهوى ما بل ليهبوط در درگاه
 شهوات تا كدامين غالب آيد و نبرد اگر جنبه رحمت
 غالب شود آن انسان اعلی و اشرف از جمیع موجودات است
 و اگر جنبه شیطانی استیلا یافت آن انسان ازل
 و اخسر همه ممکنات است پس با وصف این حال محاطا
 انسان بسیار و مهالك و موفقات و بیشمار اگر
 در این صورت روح انسانی مؤید بروح اسمانی و
 فیض رحمانی یعنی روح ایمانی که منبعث از کلمه الله
 است نکرده و در پناه رحمت و اسع الله ماوی
 نگریند شکی نبوده و نیست که بطور تقهقر متراجع بروح
 حیوانی گردد و تاریک و ظلمانی بلکه مضحک و فانی

شود و ما را مقصود از روح ایمانی و فیض اسمانی
 قبول کلمه الله و دخول در ظل قانون و شریعت الله
 و اطاعت و پیروی امر الله و اشتغال بنا بر محبت
 الله و اختیار مقام بندگی و عبودیت است در
 ازمنه سالها و زمانها تا شاهد شده و می
 شود که بعضی بچردان از فرط جهالت و انما لک
 بحر طبیعت طریق کفران و طغیان و در زیاده می
 ورزند و از انچه سبب غرث ابدی و شرف انسان
 و علت حفظ و راحت حقیقی ایشانست کناره میجویند
 و اینها تقو می هستند که از ظل دیانت و قانون الهی
 خارج شده در صحرای جهالت و ضلالت خیمه
 زده طالب حرب و جویند و باین نادانان

خود مغرور و مفاخرت مینمایند امثال این نقوس
 في الحقيقة بمثابة اعضاء فاسده و مانند مکره های
 سستی عالمند که جز فساد و ضرر فائده از آنها متصور نیست

درس پنجاه و پنجم

حریت و آزادی مطلوبه در ظل دیانت و پیروی شریعت
 الله حاصل میشود نه در حیوانیت و هجیت نهی نادانی
 و خسران که اشرف مخلوقات از ذوی مقام حیوان نماید
 و مظهر تکریم و احسن تقویم با اختیار خود با سفل ساین
 میل و رجوع کند این اشخاص اگر چه بصورت انسان
 و در جو که نوع بشر بنظر می آیند و لکن بحقیقت پست تر
 از حیواناتند اولئك كالانعام بل هم اضل سبیلا صریح
 قرآن است زیرا این قسم از مردم اگر ملاحظه خوف و خطر

از همدیگر نداشتند باشند و قوه سیاست ممانعت نماید
 از هیچ قسم اید و اذیت و ضرار و خسارت یکدیگر باکی
 ندارند فی الحقیقه دشمن جان و مال و عرض و ناموس
 خلقند و بشقاوت و فساد و افعال سبعیت برتری
 میجویند صفات و اخلاق انسانی را موهوم و بمعنی
 میدانند و اعمال نیک بندگان خدا را بیفایده و ثمر
 میانکارند و اولیای الهی را سفید و بی عقل می شمارند

درس پنجاه و ششم

ما دانستیم که مطالع حوتی اش را میخوانند و سر و ار
 انسان آنکه در تحت سنن و قانونی باشد که از ضرر نفس
 خود و شر دیگران محفوظ ماند و مایقین کردیم و بخرم
 دانستیم که مفاسد حوتی یعنی بیدینی علاوه بر آنکه انسا

از شئون انسانی مثل ادب و حیا و عقل و طهارت و مهر
 و وفا و عفت و تقوی و امثال آنکه محروم می نمایند و
 اندک اندک بعوار دست حیوانیت می کشاند تا قشر
 منتهی می شود بفتنه هاییکه بهیچ تدبیری خواص
 نشود و بهیچ اسبابی اصلاح نمی پذیرد اهل طباطبا
 که ناظر بافق علی هستند و از زلال معارف قلم
 ابلی نوشیده در ظلال سدره منتهی ارمیده اند
 ایشان حریت محضه را در ظل دیانت و آزادی
 حقیقی را در متابعت اوامر و احکام الهی و عمل کردن
 بمواعظ و مضامین ربانی میدانند و این مقام
 اعلی را بملکوت آسمان و زمین مبادله نمی کنند
 و تمسک بچل متین عبودیت سبب علو مقامات

وارتفاع درجات و نزول برکات و خیرات نصیب

در سرنجاه و هفتم

کسانیکه بواقع از مقتضیات حالیه خود چنانچه
باید و شاید بی خبرند و مکررا اشتباه فکر و خطا
نظر خود را در اغلب مراحل دیده و بر سوئند
و عقل پشت سر خود افسوس خورده چگونه قادرند
بر وضع قانونیکه از هر حیث حافظ و جامع و گام
و گام فل مهمات نوع بشر و مناسب حال و موافق
استقبال اهل عالم باشد این است که علمای
علم قانون با اینکه رنجها برده و زحمتهای کشیده
و اوقات مدیده صرف نموده اند و کتب قانونیه
نوشته اند و حضرات ملوک و سلاطین بقوت

سلطنت در بسط و اجرای آن بذل جهد و همت
 فرموده اند بامید آنکه بذریعۀ آن قوانین خود
 را قدری اسوده نموده از قانون الهی مستغنی و
 نیاز گردند معذک مشاهدۀ میشود که هر
 روز بمفاسد و مشکلاتی دوچار میگروند که
 منبعث از نفس همان قانون است و بهین سبب
 قوانین موضوعۀ بشری پیوسته در حین تغییر و
 تبدیل است و ما بقیین مبین میدانیم و عقیدۀ
 راسخۀ ما این است که جز حق جل جلاله احدی
 عالم و خیر بمقتضیات از منزه اوقات و مناسبات
 جهان و مصالح بندگان نبوده و نیست و آن
 که محیط بر مآکان و مایکون است و بمقتضای

لطف و رحمت تاسیس قانون و شرعی فرموده
که از هر جهت کافی و جامع و کافل است و هر که
در پناهش مأوی جست خود را از قوانین عالم
و دستورات ناقصه ام فارغ و ازاد مشاهده نمود

درس پنجاه و هشتم

اجای الهی موعود بنصرت ملکوت الهی و قایمید
جنود لمرورها هستند و چیزیکه جاذب این تائید
و نصرت است و وعده های الهی را نزدیک مینماید
همانا استقامت بر امر و ثبوت و رسوخ بر میثاق
و وفای بعهده و پیمان محبوب افاق است و مقصود
از وفای بعهده حصر توجه است بر مرکز میثاق و
مطلع اشراق ولی امور و مالک افاق مبتن منصو

و مرجع مخصوص حضرت عبدالبهاء روح الملاء
 الاعلى لعنبتة السامية فلما كرهت وسكون من
 في البهاء باذن وارادة اوست و انوجود مبارك
 تعالى اسمه بحرام الله و اكوهر و سدره ظهور الله
 را ثمر و سماء ارادة الله را خورشيد انور است
 جمال قدم جل اسم الاعظم و در كتاب قدس مي
 فرمايد قوله عز ذكره اِذَا غِيضَ بَحْرُ الْوُضْائِ وَ قُضِيَ
 كِتَابُ الْمُبْدِئِ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا اِلَى مَنْ ارَادَهُ ^{الله} الَّذِي
 اَنْشَبَ مِنْ هَذَا الْاَصْلِ الْقَدِيمِ و در كتاب عهد
 مي فرمايد مقصود از اين آيه مبارك كه غصن اعظم بود
 كه لك اظهرنا الامم فضلا من عندنا و انا الفضائل
 الكريمة و در اين آيه مبارك كه مرجع من في البهاء و بعد

از غروب افتاب جمالش معین فرموده و مدد جمیع من
 فی البهاء و کل ما ظهر من القلم الاعلی این آیه کبری است
 و در موضع دیگر در کتاب اقدس میفرماید یا اهل
 الانشاء اذا طارت الودق فاعن ایلک الشاء و قصد
 المقصد الاقصی الاخفی از جوامع الاغریق و من الکنیا
 الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم در این
 مبارکه مبتنی آیات و امعین فرمود که جز وجود اقدس
 عبد البهاء احدی عالم بایات و اسرار مکنونه در
 آن نبوده و نیست و در لوحی که بافتخار میرزا محمد علی
 سنواری در سنه هزار و دویست و نود و یک نازل
 شده میفرماید قوله جل ذکوه قل یا کافر یضطر
 اذا طوبت السماء مشیتی و سکن امواج بحر ارادی

توجهوا الى الخليج المنشعب من هذا البحر الذي احاط
 الاكوان كذلك هطلت امطار جودى فضلاً عليك
 وعلى الذين توجهوا الى الله مالك الرفاق ملاحظه
 كنيد كه چه اشاره لطیفی در كلمه توجهوا مضمر است كه
 در دو موضع نازل شد اهل شبهات را انجام مینماید

|| درس پنجاه و هفتم ||

مقصود از اصل قدیم و با اصل قویم و با بحر محیط با کوا
 حقیقت نورانیة الهیه است كه مؤثر در وجود و
 محیط بر عوالم غیبی شهود است و حضرت من اراده
 الله روح ما سواه فداء از ان اصل روئید و از
 ان بحر منشعب شده اند و دیگران از اصل حادث
 كه مقام ظاهری جناتی است روئیده و از جنبه

ناسوتی خلق شده اند و ما را در تدبیر این مقام و
 اثبات این مطلب لایل و براهین قاطعه و شواهد
 و آثار بسیار است که الان بقلیلی از آن کفایت
 میکنیم مثلاً حضرت صادق علیه السلام بپکی از
 ابناء خویش که نقض عهد و میثاق نموده یعنی از
 وصایای الهی تجاوز نموده بود میفرماید یا عبد
 الله مالك ان لا تكون مثل اخيك اود در جواب
 جسورانه عرض کرد کیف الیس الخ و ابوه واحد اخی
 و امه واحدة حضرت فرمودند بلی و لکن آنرا من
 نفسی و انت ابنی یعنی از حقیقت جان من است و
 تو پسر جسمانی منی و مثل این است ^{نعم} هابیل و قابیل و
 حکایت کفان و نوح و خطاب آنرا لیس من اهلك و

وقصه پسران موسی پس اعتباری در عرق و پیوند
 ظاهری و حسب نسب جسمانی نیست بلکه در اخلاق
 و کمالات روحانی و فضائل و خصائل روحانیست
 هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو او محمد خوست با^ا
 کبر خو هر که را دیدی ز کوثر خشک لب و شمش
 میدار همچون بولهب کوه بابای تو هست و مام
 تو در حقیقت هست خون اشام تو از خلیل
 حق پیامو زای پسر گوشه بیزار اول از پدر

در سر شصتم

نصوص مبارکه قلم اعلی کل من فی البهار کافی است
 و در حقانیت مرکز مشاق احتیاجی هیچگونه شواهد^{هد}
 و بیناتی نیست با وجود این محض بصیرت و آگاهی

مجوبین و رفع شکوک و شبهات ناقضین میگویم
 که ما را در تمیز حق از باطل و تشخیص مقام مالک
 از مدعی و معرفت صادق از کاذب و لایق است
 برهانی و موازینی است عقلانی و نظراتی است
 وجدانی که هیچکس را از عالم و جاهل و عارف و
 غایب جای شهر و تردید نیست بلکه هر مددی و
 هر صاحب ذوق و حسی انکاران نتواند نمود من جمله
 آنکه میگویم بیت امر اهل را صاحب حقیقی و مالک
 بالاستحقاق کسی است که پیوسته در تشیید بنیان
 و تحکیم دعائم و ارکان آن بذل جواهر همت و ایشا^ن
 نقد جان میفرماید و در مقابل هجوم مارقین و
 سیل معاندت مخالفین با کمال ثبات و تمکین

مقاومت نموده بقوت و قدرت الهی مدافعت از
 کل مینماید و همچنین میگوئیم هر کس در موجب
 آسایش و راحت اهل عالم و وسائل ترقی و تقدّر
 و تربیت ام بذل مجهود نموده انی تغافل و قصور
 و مسامحت نمی نماید نه در غرض ضروری است نه
 در غرض قصوری لا تاخذه سنه ولا نوم و اعیان
 فی اراده زجر و لوم بار و اغیار را غمخوار دست
 و دشمن را معین و پرستار است و صاحب عالم
 و ربی حقیقی ام است آیا بتصور میاید که بغیر از
 نفس حق احدی بتواند امورات جسمانی و روحانی
 ظاهری و باطنی خلقی کثیر را از هر قبیل بطوری از
 نماید که هر یک از افراد نفوس از هر ملت و این و

اهل هر مملکت و اقلیم چه عالم و چه جاهل چه غنی
 و چه فقیر چه آزاد و چه اسیر چه مرد و چه زن چه
 کوچک و چه بزرگ همه در ظل او خوشدل و مراد
 و مقصد خود را حاصل و بکل لسان او را شاگرد
 و بتمام قوی در خدمتش قائم و بجانفشانیش حاضر
 باشند لا والله هر صاحب عدل و انصاف و شرف
 میدهد که القاء الفت و محبت حقیقی و ایجاد اتحاد
 و اتفاق و یگانگی در میان یک طائفه و یگاندا
 بلکه دو نفس و عهد هیچ شخص مقتدری در قوه
 هیچ حکیم مدبری نبوده و نیست تا چه رسد بتالیف
 اجناس مختلفه و اقوام متضاده و طوائف متباز
 و امم متباغضه که هر یک از افراد آنها را مشرب و ذوق

و مسلك و عادت و خلق و خاصیت غیری دیگر است
 و حضرت عبدالبهاء بقوت کلمه الله چنان روح
 و حدث و اتحادی دمید که همه این شئون مضمره
 و اخلاق و عادات مستجنه که علت خرابی و خذلان
 دنیا و اخوت است از میان برخاست و بر طرف شد
 و سیل نصایح و تعلیمات مبارکه اش تمام اوساخ
 و ارجاس را از اراضی قلوب پاک و زایل ساخت و نور
 و حدث بتابید و شعله یکانکی در جانها برافروخت
 شرقی و غربی بهم پیوستند و جنوبی و شمالی بزم وحدت
 و اتحاد پیار استند بلی این تجملهای پاک و دراز
 طیبه نوع انسان محبوب ابھی افشاند و این نهادها
 بیهال را در حدیقه امکان طلعت در حن غرس فرمود

اما آن کسی که این بذور منشوده را بد ماند و این
 نهالهای مغسره را تربیت کرد و بثمر رساند این ذرع
 طیب را دهقانی کرد و این حدیقه انیقه را نکهبانی
 نمود او که بود او آن کسی است که شب در روز مراقب و
 ناظر و روز و شب فوق رؤس کل حاضر است در
 جمیع احوال خیر خواه و در تمام موارد همراه بحیثیتی که
 در حزن هر یک محزون و در سرور هر یک مسرور است
 اگر علوی مشاهده نمود چنان مسرور است که از سرور
 او کوئی هم آشیاء مسرورند و اگر دنیوی مشاهده
 نمود چنان محزون است که از حزن او کوئی هم آشیاء محزونند
 حال اگر فی الحقیقه چنین وجود مبارکی صاحب امر
 و خلق نیست او را با اهل عالم و نیک و بد ام چه کار

و اگر دیکوی مدعی این مقام است آخر کو این علام و آثار
 که تو می آئی ز گلزار جانان دستر کل کو از برای ارمغان
 که ز چشمه امک چون تو خشک کو توفان اهوئی کو بوی مشک

در ترشست و میگر

در این ظهور مبارک احکام کتاب بیان منسوخ است
 مگر قلیلی که جمال ابھی امضا و در کتاب مستطاف اقدس
 تارة اخوی نازل فرموده اند و هر کس بنظر بصیرت
 انصاف در بیان و مائزل فیہ ملاحظه کند ادراک
 می نماید که حضرت مبشر نقطه اولی اجل مقصوده جز
 تجلیل و تعظیم و تعزیز و تفخیم مقام ظهور کلی الهی یعنی
 اشراق شمس جمال ابھی مقصودی و منظوری نداشته
 اند و همه هم مبارکش این بود که روح استعداد در خلق

بیان و اهل مکان بدمد شاید قابلیت عرفان
 این ظهور اعظم و بنا عظیم پیدا نمایند و اینکه در
 ضمن این مقصد اصلی و منظور کلی تنزیل احکام و
 تشریح شریعتی فرموده اند همانا خالصانه خدمتی
 و عاشقانه نصرتی بظهور اعظم و بنا عظیم نموده
 که در صورت امضا و قبول نفسی بمقام اعلیٰ جلاله
 نماید و سؤال از احکام نکند تا آن سدره مقدسه
 الهیه بشنون لایقه خویش نظر فرماید چنانچه
 مبهر نماید بیان و مافیه متحضر است از من بسوی
 او اگر قبول فرمود بفضل خود قبول فرموده و اگر
 رد نمود بعدل خود رد نموده و با آنکه مبهر نماید
 جمیع بیان چون خاتمی است در انکست خود مومن

و من خود چون خاتم در انکشت مبارک او بهر جو
 اراده فرماید حرکت میدهد او را پس معلوم و
 ظاهر است که مقصود بالذات از تنزیل احکام
 اظهار خدمت است نه تاسیس شریعت با مبنائیان
 رجوعی با احکام بیان بالمره نداریم کتاب ما کتاب
 مبارک اقدس است که از قلم اعلی نازل شد

در سنن شصت و دوم

نفوسیکه بی بحقیقت ظهور نقطه اولی جل ذکره
 بردند و عارف بمقصود مبارک گشتند ایشان در
 حین ظهور جمال الهی جل جلاله بیدارند و اقبال
 نموده ساجد طلعت انور شدند و شرفمند
 که از اصل امر و حقیقت مقصود بی خبر و محجب ^{ند} بودند

باغوائ میرزای ازل ببعضی کلمات متشابه کتاب
 بیان تمسک نموده از جمال رحمان اعراض کردند
 و آنان معروفند بیای و ازی و عقیده آنان در
 بسیاری از مطالب ضد عقیده بهاثیاری است
 و احتجاب آنان از قبیل احتجاب پیروان حضرت
 میحی است از نفحات روح بخش حضرت عیسی و اعتراض
 آنان بر جمال اقدس الهی بمنابۀ اعتراضات آنان
 است بر حضرت روح الله همچنانکه امت حضرت
 میحی گفتند که تعالیم حضرت میحی هنوز جاری نشد
 و ثمره خود را بخشیده و دودۀ خود را طی ننموده و
 باوج کمال خود نرسیده لهذا نباید موعود بیاید
 حضرات باینها هم گفتند که شریعت بیان و احکام

نقطه اولی هنوز بمقام اجری نیامده و نتایج واثا
خود را ظاهر ننموده و رایت استقلال خود را بلند
نفرموده لهذا نباید من بظہر بیاید ولی چه باید
که بارقه ظهور و رخمن او هام معرضین بسوخت
زلزله ساعت بنیان شبهات مرئیین از بن و بیخ
بر انداخت افتاب ظهور طالع شد و ظلمات شد
و ریب زایل گشت مقصود عالم ظاهر گردید و مراد
ام حاصل گشت کرد لیلک باید از وی رخ متا

درس شصت و سوم

عجاست که اهل بیان یعنی متابعان میرزا یحیی
ازل مقصد و مراد حضرت مبشر را که نفهمیدند و
عهد الله را صریحاً نقض نمودند سهل است از قیاس

گذشتگان و قصص اولی‌هم عبرت نگرفتند که در
 هر زمان عاقبت مکذبین بجز خسران مبین چیزی
 نبوده و نیست بر هر کس که فی الجمله در آثار حضرت
 نقطه سپهر نموده واضح و معلوم است که این همه تحذیر
 شدید از احتیاج با حق و تاکید بلیغ از عدم اعترا^ض
 با او بیعت این بود که قرب ظهور ناس را از شریعه
 الهیه منع نماید و سجات و حجیات حائل نکرد
 در مقام اشاره بقرب ظهور میفرماید فَاِنَّ لَكُمْ
 بَعْدَ هٰذَا اَمْرًا سَتَعْلَمُوْنَ وَهٰجِنِیْنَ مِیْفَرُمَایْدُ فَلْتَقَوْ^{مِن}
 اَنْتُمْ کَلِمَ اَجْمَعُوْنَ اِذَا تَمَعْنٰ ذٰکُمْ مِنْ نَّظَرِهِ بِاسْمِ
 الْقَائِمِ وَلِتَرَاقِبْنَ فِرْقَ الْقَائِمِ وَالْقِیَوْمِ ثُمَّ فِی سَنَةِ
 التَّسْعِ کُلِّ خَبَرٌ قَدْ رَکُوْنَ وَمَقْصُوْدُ اَزْکَلِ خَبَرٍ مِنْ بَظَرِ

الله است چنانچه میفرماید ما تزلنا ذکرا خیر فی
 البیان الامر بظهور يوم القيمة بایاتی لعلمکم
 آتاه تنصرون ولا من ذکر دون خیر الا لمن لا
 یسجد له وهجین در مقام بیان قرب ظهور است
 که میفرماید من اول ذلك الامر الی قبل ان یکل
 تسعة کینونات الخلق لم تظهر وان کل ما قد رأیت
 من النطفة الی ما کسوفاه الحماثم اصبر حتی تشهد
 خلق الاخر قل فبارک الله احسن الخالقین این آیات
 تصریح مینماید که در سنه نه ظهور الهی ظاهر میشود
 و محض اینکه نفسی در مقام انکار و اعراض بعضی کلمات
 متشابهه تمسک نماید نفی علم بیان از کل میفرماید و
 میفرماید جز من بظهور نفسی عالم بعلم بیان و محیط

بما نزل فيه نبوده و نیست مکرر مؤمنین با و که از شمس
 علم و حکمت او مستفیدی و از بحر فضل و رحمت او معتبر ^{فند}
 و در همین مقام است که یکی از حروفات حیی که سؤال
 از من بظهور و زمان ظهور او تعالی شأنه نموده می
 فرماید آیاک ایام ظهوره ان تجیب بالواحد
 البیانیه فان ذلك الواحد خلق عنده و آیاک ایام
 ان تجیب بکلمات ما نزل فی البیان یعنی مبادا اگر در
 یوم ظهور او بمن و خود و سایر حروفات حیی از جمال
 او محتجب گردی و مبادا اگر بعضی کلمات که در بیان
 نازل شده محتجب شوی زیرا من خلق او هستم و تو در
 سایر حروفات حیی میان و ما فی کل خلق منید و
 باز میفرماید ما امر الله من امر ولا نزل من فی الا

لغز ظهور من بظهر الله اذا يغادر ضمكم امر اوهي غزه
 انتم عز الله لئلا قبون وعن كليهما تنقطعون
 جميع اعتراضات واجتاجات اهل بيان با اينكه
 بالمره حق همچو كونه اعتراضى ندارند بيهن آيه كريمه
 مرتفع است و در باب درابت و هدايت و آنچه
 ذكر شد كفايت مينمايد و لكن معرض در اعراف و سبقت بايد

درس شصت و چهارم

بنصوص قاطعه جمال الهى و صريح اثار مضيه حضرت
 من اراده الله اهل بها دارد را مورد سياسى مطلقا
 مداخليت و دجوعى نبوده و نيست و احدى را در
 اين مقام نميرسد كه لبي بكشايد و تفوهي بنمايد
 مرجع امور سياسى حضرات ملوك و سلاطين

و رؤسای ارضند که زمام ملک من عند الله تعالی
 بید قدرت و اقتدار و اختیار ایشان گذاشته
 شده و حکومت ارض بآن نفوس مبارکه عنایت
 گشته چنانچه در کتاب عهد از قلم اعلیٰ این کلمه علیا
 نازل قوله تعالی یا اولیاء الله و امناء مملوک
 مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند و بآ
 ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن نفوس عنایت
 شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت نزاع و
 جدال را بفرموده ضیاء عظیم فی الکتاب هذا امر
 الله فی هذا الظهور الاعظم و عصر من حکم المحمود
 زبیر بطراز الاثبات انه هو العليم الحکیم مظاهر
 حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر

کل اغانت آن نفوس لازم انتهی اهل بھاء در هر
 مملکتی و در هر دولت و حکومتی که ساکنند باید
 بمقتضای تکلیف دیانتی خود نسبت بآن دولت
 خیر خواه باشند کلمه مغایر نگویند و حرکتی مخالف
 نکنند بصرف صداقت و امانت رفتار نمایند
 خدمت بدولت عادله را اطاعت حق دانند
 و مخالفت با سلطان را مخالفت با خدا شمارند
 و چگونه چنین نباشند و حال آنکه باین امور
 بر حسب شرع و دیانت مأمورند بدنیادشئون
 فانی آن تعلق و بستگی ندارند تعلق خاطر و
 بستگی باطن و ظاهرشان بامور روحانیت
 شئون زائله فانی نقطه نظرگاهشان بمالک

قلوب و ارواح است در عالم اجسام و اشباح و
 جهادشان با نفس شوم بدخواه است در امثال
 و اکفاء سلاحشان خوف و خشیه الله است در
 آلات جانکاه لشکرشان اعمال طیبه و اخلاق
 مرضیه است و قوتشان فضائل و کمالات ملکوتیه
 نیت ایشان تربیت عالم و همت ایشان هدایت ام

والسلام

الهام عبود امجد

شهادت میدهم بوجدانیت تو و فردانیت تو
 و بخششهای قدیم و جدید تو توئی آن کرمی که
 امطار سحاب سماء رحمت بر شریف و وضع
 باریده و اشراقات انوار آفتاب بخشش بر

غاصی و مطیع تابیده ای رحیمیکه سازج
 رحمت بابت راسا جدد و جوهر عنایت کعبه
 امرت را طائف از تو سؤال مینمایم فضل
 قدیمت را میطلبیم وجود جدیدتر را میجوئیم
 که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از فیوضات
 آیات محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند
 و انت الغنی الغالب القدير

(هـ)

دروس الدیانة لتلامذة المدرسة البهائية
 قد فرغت من ترتیبها و تحریرها فی سنة تسع
 وعشرين وثلاثمائة بعد الألف من الهجرة النبوية
 علیها جواهر الفجاء و تحية وانا الفاتح محمد علی القا

هو الله

چون در سنوات ماضیه تجربه و امتحان
معلوم شد که دروس مسطورہ فقط
بگفتن

از خارج چنانچه باید و
شاید در ذهن و خاطر اطفال
نی مانند بلکه بزودی محو و فراموش میشود
لہذا با اشارہ و اہتمام و سعی و اقدام
بعضی از دوستان الہی
مدون

و مجلیہ طبع از استرگشت امید و طید
انکہ نافع و مفید افتد حق طبع محفوظ